

زمانه و کارنامه محمد مسعود (۲)

(همراه با مصاحبه‌ای بسیار مهم و منتشر نشده از وی با

آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی)

علی ابوالحسنی (مُنْدِر)

مسعود و برادران لنکرانی

نصرت‌الله شیفته، یار محمد مسعود و سردبیر مرد امروز، تحت عنوان «محمد مسعود و برادران لنکرانی» می‌نویسد:

شادروان محمد مسعود با برادران لنکرانی: شیخ حسین، احمد، مرتضی، مصطفی و حسام لنکرانی کم و بیش دوست بوده است:

در هفته گذشته توقیفهایی به عمل آمد... من هم، با همه ارادت به آقایان لنکرانیها، اقرار می‌کنم که مردمان راحتی نبودند و هیچ وقت حاضر نمی‌شدند دست روی دست گذاشته اوضاع را به هر شکل و نحوی است تماشا کنند؛ ولی، از طرفی، من شاهد زندگانی آنها بوده‌ام و این برادران فعال، که در یک کلبه خرابه در سنگلج زندگی می‌کردند. در این پایتختی که دزدان اداری و غارتگران بازار در میان استخر کنیاک و شامپانی شنا می‌کنند، این برادران جوان و زرنگ مجبور بودند چایی خود را با خرما صرف نمایند، زیرا پول آنها کفاف خرید قند و شکر را نمی‌داد... در صورتی که مثلاً لنکرانیها فقط می‌توانند در اجتماعاتی که فقط به منظور اخلال است موقتاً اخلال نمایند...

برادران لنکرانی را تبعید می‌کنند ولی برادران القانیان یکی در پاریس و یکی در ژنو. من نمی‌دانم این چه جنونی است گریبان امثال لنکرانیها و حتی خود مرا گرفته است؟ این ذکر وطن و وطن و این ناله ایران ایران، جز یک مالیخولیایی‌های [مالیخولیایی] مغزی و روحی چه اسمی می‌توان بر آن نهاد؟ [پس از یک سلسله استدلالها...] دولت باید این کارها را بکند تا بهبودی محسوسی در اوضاع عمومی ایجاد گردد و الا از توقیف لنکرانیها دردی دوا نخواهد شد.

این حمایت دلیرانه از برادران لنکرانی در زمانی در مرد امروز منتشر شد که کمتر روزنامه‌ای در آن ایام، حتی به کنایه و اشاره، راجع به توقیف لنکرانیها می‌توانست چیزی بنویسد.

مسعود در موارد دیگر مکرراً نسبت به برادران لنکرانی ابراز همدردی می‌کرد که نمونه‌ای از آن در صفحه ۵ شماره ۹۱ (مورخ ۲۸ دیماه ۱۳۲۵) مرد امروز به چشم

می خورد. این روزنامه، به مناسبت ورود لنگرانیها از تبعیدگاهشان - کرمان - به تهران ضمن چاپ عکس ورود آنها، چنین آورده: «در حضرت عبدالعظیم استقبال شایانی از آقایان به عمل آمده، جمع کثیری در میان هلله و شادی آنها را در آغوش گرفته فریاد «زنده باد لنگرانیها» به گوش می رسید... الخ». باید به یاد آورد که مرد امروز یک روزنامه تند انتقادی بود و خیلی به ندرت از افراد و شخصیتها و حتی ورود اشخاص به پایتخت این گونه اخبار را منتشر می ساخت. از اینجا می توان به صداقت و صمیمیت مسعود نسبت به این برادران فعال پی برد.

به مناسبت مرگ جواد لنگرانی

مسعود در شماره ۱۰۹، به مناسبت مرگ جواد لنگرانی، شرحی مؤثر در زیر عکس وی درج کرده است:

... اشخاصی که از نزدیک شاهد انس و علاقه و صمیمیت برادران لنگرانی بوده اند می دانند که این ضایعه برای بازماندگان تا چه درجه عظیم و طاقت فرساست! خد متگذاری و صفات حمیده برادران لنگرانی قلوب طبقات مختلف را به خود جذب و می توان گفت که در این ضایعه عده زیادی عزادار شده اند. ما این مصیبت را به آقایان شیخ حسین، احمد، مرتضی، مصطفی و حسام لنگرانی و سایر بازماندگان تسلیت می گوئیم.

تنها وجه اختلاف بین محمد مسعود و برادران لنگرانی این بود که برادران لنگرانی در کنار سران حزب توده بوده و با آنها همکاری نزدیک داشتند، به همین مناسبت مسعود در راه حمایت و طرفداری از برادران لنگرانی همیشه جانب احتیاط را می گرفت.^۱

آنچه که شیفته، درباره «صداقت، صمیمیت و همدردی مکرر» مسعود از برادران و «حمایت دلیرانه» اش از آنها، نوشته کاملاً درست و منطبق بر واقعیت تاریخ است. اما ذیل کلامش که می نویسد: «تنها وجه اختلاف بین محمد مسعود و برادران لنگرانی این بود که برادران لنگرانی در کنار سران حزب توده بوده و با آنها همکاری نزدیک داشتند، به همین مناسبت مسعود در راه حمایت و طرفداری از برادران لنگرانی همیشه جانب احتیاط را می گرفت»، جای تأمل دارد؛ و درباره آن ذکر چند نکته ضروری می نماید:

۱. آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی، از شمول این حکم، یعنی همکاری با حزب

۱. نصرالله شیفته. زندگینامه و مبارزات سیاسی محمد مسعود. تهران، آفتاب حقیقت، ۱۳۶۳. صص ۱۱۷-۱۱۹.

توده و قرارداشتن در کنار سران آنان، بیرون بود و زمانی که در مرداد ۱۳۲۵ از سوی قوام السلطنه به کرمان تبعید شد، حزب توده ماه غسل روابطش با قوام را می‌گذراند و سه تن از سران آن حزب در کابینه قوام حضور داشتند. کیانوری در خاطرات خود می‌گوید: «شیخ حسین فرد سیاسی مشهوری بود. شاید [ایرج] اسکندری و دیگران به طور دوستانه با او رابطه‌ای داشته‌اند، ولی من شخصاً او را هیچ‌گاه ندیده‌ام. او به طور مستقیم با حزب هیچ رابطه‌ای نداشت».^۱ آیت‌الله لنگرانی، حتی بر سر مسائلی نظیر همین همکاری با حزب توده، با برخی از برادرانش اختلاف پیدا کرد و این امر تا آنجا عمیق و جدی بود که به گفته لنگرانی: سبب شد وی ۱۱ سال (۱۳۲۵-۱۳۳۵ شمسی) با برادران خویش ترک ارتباط گوید.^۲ آیت‌الله لنگرانی، همچنین، از امضای «اعلامیه صلح استکھلم»، که حزب توده در حمایت و ترویج آن فعال بود، و حتی امثال آیت‌الله کاشانی و ملک الشعرا بهار و سید ابوالحسن حائری زاده آن را امضا کرده بودند، رندانه سرباز زد.^۳ آقای حسین شاه‌حسینی در گفت‌وگویی به تاریخ اسفند ۱۳۷۲، به تفصیل از تعارضها و تعرضهای حزب توده نسبت به آیت‌الله لنگرانی پرده برداشته است.^۴

۲. غیر از دو تن از برادران مرحوم لنگرانی یعنی حسام‌الدین و مصطفی، که ظاهراً عضو رسمی حزب توده بودند، بقیه - احمد و مرتضی - به هیچ‌وجه جنبه عضویت در حزب را نداشتند. البته، دو فرد اخیر، در حدود اهداف مشترک، همکاریهایی با برخی از اعضای حزب داشتند، ولی وابستگی و عضویت رسمی در کار نبود^۵ و حتی موضع

۱. خاطرات نورالدین کیانوری. تهران، دیدگاه، ۱۳۷۱. ص ۱۵۲.

۲. ر.ک: گفت‌وگوی منخبر روزنامه آتش با آیت‌الله لنگرانی راجع به مفقود شدن حسام لنگرانی، مندرج در خواندنیها، س ۱۶، ش ۱۲۴، ۲۶ تیر ۱۳۳۵، ص ۱۱.

۳. ر.ک: مصاحبه لنگرانی با روزنامه مشت آهنین، س ۱، ش ۱۲، ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰، صص ۱-۲، و نیز با روزنامه توقیف شده بازاریان (که با استفاده از امتیاز روزنامه هدایت، شماره اول، چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، صص ۱ و ۴) منتشر شده بود.

۴. ر.ک: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۱۷، بهار ۱۳۸۰، صص ۲۵۸-۲۶۱.

۵. کیانوری تصریح می‌کند که: «احمد حزبی به معنای کامل که در حوزه‌ها شرکت کند نبود. از افرادی بود که در کنار حزب فعالیت می‌کرد و ما هم از منزل او گاهی استفاده می‌کردیم...» (خاطرات نورالدین کیانوری، همان، ص ۱۶۱). آقای مرتضی لنگرانی (برادر آیت‌الله لنگرانی) نیز در گفت‌وگو با بنده (مورخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۳) اظهار داشتند: «ما عضو تشکیلات حزب توده نبودیم، با اینکه محرم‌ترین کس آنها ما بودیم و در مواقع ضرورت و خطر، یار و یاورشان بودیم». تأیید این نکته را می‌توان در نامه سرگشاده احمد لنگرانی (برادر دیگر آیت‌الله لنگرانی) به مریم فیروز (مورخ یکم خرداد ۶۰) بازجست که، ضمن انتقاد از عملکرد حزب توده و سران آن، می‌نویسد: «برای ما مایه بسی خوشحالی است که اگر در مبارزات ضد استبدادی رضاخانی و فعالتهای علیه سیاستهای استعماری با شما بودیم، خوشبختانه از شما نبودیم».

انتقادی خود را نسبت به عملکرد حزب توده در پاره‌ای از موارد (نظیر برخورد خصمانه حزب با نهضت ملی کردن صنعت نفت یا سکوت غیرقابل توجیه آن در برابر کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد) حفظ می‌کردند. مرتضی لنگرانی در اردیبهشت ۷۳ به این بنده راقم سطور گفت: «در تظاهرات مشهور حزب توده در تهران در آبان ۱۳۲۳ به حمایت از پیشنهاد کافتارادزه (مبنی بر واگذاری نفت شمال به روسها) که ارتش سرخ رسماً به حمایت از صفوف تظاهرکنندگان حزب وارد عمل شد، ما می‌رفتیم و دوستانمان را تک تک از توی صف بیرون می‌کشیدیم». در همین زمینه گفتنی است که مرحوم آیت‌الله لنگرانی قتل برادرش حسام به دست گروه ترور حزب توده را ناشی از اعتراض حسام به رفتار سوء سران حزب توده در قبال نهضت ملی کردن صنعت نفت می‌دانست و احمد لنگرانی نیز در نامه سرگشاده‌ای که، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در اول خرداد ۱۳۶۰ به مریم فیروز نوشت و در آن توطئه ناجوانمردانه باند کیانوری را در قتل برادرش حسام افشا کرد و شدیداً مورد انتقاد قرار داد، به انفعال «بودار» حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد و نقش آن در تجدید دیکتاتوری پهلوی اشاره و حمله کرد.

اساساً برادران لنگرانی شخصیت استواری داشتند که چندان در چارچوب تنگ وابستگی‌های حزبی نمی‌گنجید و اسارت در چنگال دُگمها و جزئیتهای خشک را برنمی‌تافت. این نکته‌ای است که در بررسی شخصیت و منش برادران لنگرانی باید نیک به آن توجه داشت؛ حتی در مورد حسام، که عضو حزب و از فعالان عمده آن بود، مطلعان می‌دانند که کیانوری و باندش نسبت به وی احساس حقارت و حسادت می‌کردند و (به نوشته فریدون کشاورز، عضو مستعفی کمیته مرکزی حزب توده) قتل حسام به دست آنها معلول این امر بود زیرا «او از اسرار زیادی اطلاع داشت»؛^۱ یعنی آگاهیهای زیادی از خبطها و خطاهای فاحش آنها داشت که اگر افشا می‌کرد فاتحه آنها خوانده می‌شد.

۳. لحن مسعود در جانبداری از برادران لنگرانی، به هیچ روی آن‌گونه که شیفته ادعا می‌کند، «احتیاط‌آمیز» نیست و اشارات جانبدارانه‌ای که وی در مرد امروز، به مناسبت تبعید لنگرانیها به کرمان، بازگشت آنان از تبعید به تهران و نیز مرگ جواد در مشهد، دارد و بر «خدمتگزاری و صفات حمیده برادران لنگرانی» و «ارادت» خود به آنان تصریح و تأکید می‌کند، تصویری مغایر با ادعای آقای شیفته ارائه می‌دهد. توضیح این نکته، موضوع گفتار ما در بخش بعدی است.

۱. فریدون کشاورز. خاطرات سیاسی. به کوشش علی دهباشی. تهران، نشر آبی، ۱۳۸۰. ص ۹۱.

مسعود و آیت‌الله لنکرانی؛ مبارزات مشترک با استبداد و استعمار

سیری در روابط مسعود با حاج شیخ حسین لنکرانی از ارتباط و تعامل مستمر آن دو در مبارزات سیاسی - اجتماعی حکایت می‌کند. ذیلاً به مواردی از این ارتباط و تعامل اشاره می‌کنیم:

۱. در تاریخ ۱۳ آبان ۲۴، لنکرانی (به عنوان نماینده در مجلس چهاردهم) به منظور ایجاد موازنه در سیاست خارجی ایران و شکستن سنگ روس و انگلیس در کشور و، به قول خود، برای مبارزه با «توطئه‌های مرموزی که ضد ملت ایران می‌شود و تأمین مصلحت‌های مهم ملی»، سؤال زیر را از نخست وزیر انگلوفیل وقت (ابراهیم حکیمی) در مجلس مطرح ساخت: علل و عواملی که با تحریک بعضی از دول سلطه‌جوی خارجی خصوصاً انگلیس، دولت ایران را از عقد قرارداد با آمریکا راجع به موقعیت نیروی آمریکا در ایران مانع شده و می‌شود چیست؟ و چرا، به رغم استقبال خود آمریکاییها، از الحاق دولت آمریکا به پیمان سه گانه و تشیید روابط حسنه با آنها جلوگیری شده است؟ سؤال مزبور زمانی مطرح می‌شد که اکثریت وکلای مجلس را عناصر انگلوفیل تشکیل داده بودند و متقابلاً فردی چون عبدالصمد کامبخش - عضو فراکسیون حزب توده در مجلس ۱۴، و یکی از عوامل مهم روسیه شوروی در حزب مذکور^۱ - در نطق خود در ۱۵ آبان ۲۴ در مجلس ۱۴، تلویحاً از ادامه حضور ارتش سرخ در آذربایجان دفاع می‌کرد.

در چنین اوضاع و احوالی، محمد مسعود، در ۱۸ آبان ۲۴، به علت مخالفت با دولت حکیمی، با دستور حکومت نظامی تهران از سوی شهربانی شیراز دستگیر شد و به زندان افتاد. وی، در نامه‌ای به نخست وزیر، به بازداشت مزبور اعتراض کرده خواستار رفع فوری توقیف از خود گردید و رونوشت آن نامه را برای شخصیتها و رجال پایتخت، از قبیل آیت‌الله لنکرانی، آیت‌الله فیروزآبادی، دکتر مصدق، و سید محمدصادق طباطبایی ارسال داشت.^۲

در بهمن ۱۳۲۴ حکیمی از نخست وزیری کناره گرفت و احمد قوام در ۲۸ بهمن کابینه خود را به مجلس معرفی نمود. در کابینه مزبور، ملک الشعراي بهار وزارت فرهنگ را بر عهده داشت. در این زمان، آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی با قوام همراه بود و نفوذ بسیاری در دولت داشت چندانکه، به اتکای همین نفوذ، مانع حضور دکتر احمد

۱. درباره وابستگی کامبخش به شوروی، در بخش مربوط به قتل محمد مسعود، توضیح خواهیم داد.

۲. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲۰ و ۲۱-۱۳-۲۱۴۴.

متین دفتری در کابینه شد.^۱ لُنکرانی، همچنین، از نفوذ خود برای تجدید انتشار هفته نامهٔ مرد امروز بهره گرفت: در شهریور ۲۴ عباس مسعودی در روزنامهٔ اطلاعات شدیداً به انتقاد از محمد مسعود پرداخت و لغو امتیاز مرد امروز را از شورای عالی فرهنگ خواستار شد. متعاقب این امر، چندی بعد، مرد امروز از سوی حکومت صدرالاشراف توقیف شد و نهایتاً شورای عالی فرهنگ نیز در ۷ مهر ۲۴، طی مصوبه‌ای، امتیاز آن هفته نامه را ملغی اعلام کرد. در ۲۸ مهر ۲۴ مسعود فوق‌العاده‌ای رایگان انتشار داد و با اشاره به حکم شورای فرهنگ شدیداً آن را محکوم کرد.

با روی کار آمدن قوام، برای لُنکرانی فرصتی پیش آمد که، با وساطت نزد وزیر فرهنگ جدید، زمینه را برای رفع لغو امتیاز مرد امروز فراهم سازد. جلالی نائینی - از روزنامه‌نگاران آن روزگار و سناتور بعدی - با اشاره به «سابقهٔ رفاقت و دوستی میان لُنکرانیها با مرحوم مسعود» می‌نویسد: «ایشان در تجدید امتیاز مرد امروز، کمکهایی به آقای مسعود نموده و هنگام وزارت آقای ملک الشعرا به آقای ملک توصیه نموده‌اند که زودتر اجازهٔ انتشار مرد امروز داده شود».^۲ در پی این امر، شورای عالی فرهنگ متشکل از بهار و دکتر سیاسی و دیگران در ۱۳ فروردین ۲۵ تشکیل جلسه داد و طی مصوبه‌ای، به اتفاق آراء، رأی به تجدید انتشار مرد امروز داد و در هفتم اردیبهشت ۲۵ نخستین شماره از دورهٔ جدید آن هفته نامه انتشار یافت. مسعود در شمارهٔ بعد مرد امروز (۱۴ اردیبهشت ۲۵) مصاحبهٔ مفصل و پرمایه‌ای با آیت‌الله لُنکرانی دربارهٔ مسائل روز کشور منتشر ساخت.

۲. نمونهٔ دیگر از اشتراک مواضع مسعود و لُنکرانی را می‌توان در غائلهٔ آذربایجان، و تکاپوی آن دو برای نجات کشور از یوغ بیگانه، مشاهده کرد: لُنکرانی و مسعود، هر دو، در نقطهٔ آغاز قیام آذربایجان، نسبت به آن برخوردی مثبت و امیدوارانه داشتند و آن را، در کورانِ اختناق و فساد سیاسی حاکم بر کشور، مغتنم می‌شمردند. لُنکرانی مانند دکتر مصدق به ردِّ صلاحیت پیشه وری در مجلس چهاردهم توسط اکثریت آنگلوفیل آن مجلس شدیداً معترض بود و این امر را در حکم ریختن بنزین بر روی آتش می‌شمرد؛ پیش بینی‌ای که متأسفانه سیر حوادث بر آن صحه گذاشت. مسعود نیز، در جریان طرح اعتبارنامهٔ پیشه وری در مجلس، همراه دهها تن از مدیران جراید از جبهه‌ها و جناحهای

۱. متین دفتری از وزرا و نخست وزیران عصر رضاخانی بود و در پاره‌ای از جنایات مهم دوران دیکتاتوری بیست ساله شرکت داشت و، افزون بر این، مظنون به ارتباط با انگلستان بود.

۲. روزنامهٔ کشور، س ۴، ش ۳۱۲، ۲۳ اسفند ۲۶، صص ۱ و ۴. مشروح نوشتهٔ جلالی نائینی خواهد آمد.

مختلف^۱، نامه‌ای به وکلای مجلس شورا نوشته از آنان درخواست کرد که با رأی دادن به اعتبارنامه پیشه‌وری، «علاقه‌مندی خود را به عالم مطبوعات و آزادی اثبات فرمایند».^۲ عطف به این سابقه و نیز با توجه به نیازی که در برطرف شدن اختناق حاکم حس می‌شد، زمانی که فرقه دمکرات آذربایجان - با شرکت و امضای دهها تن از رجال آزادیخواه آن سامان، و بدون پیوند با حزب توده^۳ - اعلام موجودیت کرد، رجال مستقل و عدالتخواه کشور - در پایتخت و دیگر نقاط - آن را به عنوان اهرمی، جهت تعدیل رژیم حاکم، مغتنم شمردند. اما، به مرور، که با نفوذ و دخالت فزاینده عناصر وابسته به همسایه شمالی در قیام آذربایجان، آن حرکت به صورت زائده‌ای از سیاست استعمار در آمد، موضع لنکرانی و محمد مسعود و دیگر رجال میهن دوست وقت عوض شد و هریک، به شیوه خاص خود، گام در راه مخالفت گذاشته از ابزارها و امکانات موجود برای ختم غائله بهره گرفتند، که به تبعید لنکرانی و تعطیل روزنامه مسعود انجامید. مواضع لنکرانی و مسعود را، به اختصار، در قبال آن جریان مرور می‌کنیم:

در هشتم اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه‌وری، به عنوان صدر فرقه دمکرات آذربایجان، در رأس یک هیئت به دعوت قوام از تبریز وارد تهران شد و مورد پذیرایی مظفر فیروز - معاون سیاسی قوام - قرار گرفت. متعاقب این امر هیئتی بلند پایه متشکل از آیت الله لنکرانی، فتحعلی ایپکچیان و محمدولی میرزا فرمانفرمایان - به ریاست مستشارالدوله صادق - از سوی دولت برای گفت و گو با پیشه‌وری تعیین شد و شب دهم اردیبهشت با او و همراهانش به گفت و گو پرداختند. لنکرانی برای آنکه با نقشه تجزیه ایران به اسم ترک و فارس مخالفت کند در آغاز نطق خود در آن مجمع گفت: من چون خون آذربایجان را دارم، به زبان پارسی صحبت می‌کنم، و به روزنامه نگاران گفت بنویسید به «پارسی»! تلاش لنکرانی همه این بود که، با تحریک احساسات ملی و میهنی در پیشه‌وری و یاران وی، گرایشهای تجزیه طلبانه (= پان‌ترکیسم و به‌ویژه وابستگی به روسیه کمونیست) را از نهضت آذربایجان بزداید و با «پیوند» بلکه «ادغام» آن حرکت در «کلیت» قیام آزادیخواهانه و عدالت طلبانه ملت ایران، از آن نهضت، به مثابه فرصتی جهت نجات

۱. از قبیل ملک الشعراء بهار (نوبهار)، عباس مسعودی (اطلاعات)، سید حسین فاطمی (باختر)، عمیدی نوری (داد)، جلالی نائینی (کاروان) و...

۲. ر.ک: روزنامه داد، س ۲، ش ۲۰۶، ۲۰ تیر ۲۳، ص ۴.

۳. گفتنی است که پیشه‌وری، در ایام اقامت در تهران، به عضویت حزب توده پذیرفته نشده بود، در عین علاقه و ارتباط با شوروی، مستقل از حزب عمل می‌کرد، و حتی برخی از اعضای فراکسیون حزب در مجلس ۱۴ - ظاهراً آرداشس آوانسیان و... - به اعتبارنامه او رأی منفی داده بودند.

«کل» ایران از فساد و مظالم حکومت بهره گیرد.^۱

در حین مذاکرات مستشارالدوله و هیئت همراه وی با پیشه‌وری، محمد مسعود طی مصاحبه‌ای که در مرد امروز (ش ۵۴، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۵) چاپ شد، با آیت‌الله لنکرانی درباره مسائل آذربایجان به گفت‌وگو نشست و لنکرانی، ضمن انتقاد شدید از عملکرد دولتهای پس از شهریور ۲۰ و لزوم حل ریشه‌ای غائله آذربایجان از طریق تصفیه هیئت حاکمه از عناصر ناصالح و وابسته و اصلاح رویه استبدادی - استعماری دولت مرکزی، و هشدار در مورد عواقب سوء ادامه سیاستهای جاری برای کشور، تأکید کرد:

عقیده من - که کراراً از طرف عناصر صالح مطلع هم تأیید شد - این بوده و این است که یک امر واقع شده (قیام آذربایجان) را به نفع تمام ایران و تأمین حاکمیت ملی و بسط عدالت اجتماعی و ریشه کن کردن اوضاع ننگین جاری مورد استفاده قرار دهیم، این است آرزوی من... من صریح می‌گویم هیئتهای خائن و یا سفیه [تهران] نتوانسته‌اند این حقیقت را متوجه شوند که اگر تمام کتابها از اول باید خوانده شود ولی کتاب سیاست از آخر، باید شروع شود... من به شما هنوز هم اطمینان می‌دهم که اگر ایران دارای حکومت ملی عاقلی باشد تمام مشکلات داخلی و خارجی ما رفع خواهد شد....

سؤالات محمد مسعود از لنکرانی، به وضوح، حاکی از اهتمام وی به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران نگرانی وی از خدشه دار شدن این دو امر خطیر در بحران آذربایجان است. لنکرانی نیز، مدبرانه و در راستای همان سیاستی که گفتیم، به سؤالات وی پاسخ می‌دهد و از بیان مسائلی که طرح آن با مصالح آن روز کشور، و اقتضائات سیاست خارجی، سازگار نیست (به بهانه کسالت!) طفره می‌رود. متن مصاحبه را ذیلاً می‌خوانید:

مصاحبه مدیر ما با آقای شیخ حسین لنکرانی

لنکرانی از پیشه‌وری و نهضت آذربایجان و انتخابات سخن می‌گوید

س - آیا آقای پیشه‌وری و هیئت نمایندگان آذربایجان را ملاقات فرموده‌اید؟

ج - بلی، می‌بینم که ملاقاتها غالباً در جراید هم منعکس می‌شود.

س - آیا این ملاقات رسمی بوده یا دوستانه ایشان را دیدن کرده‌اید؟

ج - در جراید به عناوین مختلف نوشته شده، ولی حقیقت مطلب این است

دولت از چند نفر از ماها تقاضا کرده است که با آقایان تماس گرفته و کمک به حل

۱. درباره نقش حساس و مؤثر آیت‌الله لنکرانی در غائله آذربایجان، و راز تبعید وی به کرمان، راقم این سطور تحقیق مبسوطی در دست دارد که ان شاء الله قریباً منتشر خواهد شد.

مشکلات نمایم.

س - آیا می‌توانید، تا حدی که میسر است، ما را از مذاکرات مطلع نمایید که باعث روشن شدن اذهان گردد؟!

ج - متأسفم از اینکه بیش از آنچه که دولت در اختیار جراید گذاشته باشد، چیزی نمی‌توانم اضافه نمایم.

س - آیا شما و دوستانتان متوجه هستید که چه مسئولیت سنگینی را عهده دار هستید؟ آیا متوجهید که اطمینان به موفقیت‌های ملی است که مردم، فشار انتظار را تحمل می‌نمایند.

ج - ببخشید، ما و شما در مقابل حوادث واقع شده‌ای قرار داریم و ما متصدی عملی نیستیم تا مسئولیت آن را متوجه ما بدانید؛ ولی مردمان شرافتمند در هدایت عقل و وجدان، قوای خود را به کار می‌اندازند. ان شاء الله خدا کسانی را که در راه حق و حقیقت مجاهده می‌کنند هدایت خواهد فرمود.

س - صرف نظر از سمتی که در این تماس و کوشش در رفع مشکلات دارید، عقیده شخصی خودتان راجع به حوادث واقع شده، که فوقاً اشاره فرمودید، چیست؟

ج - تصور می‌کنم زندگانی من طوری بوده که هیچ وقت به جاده‌ای که افکار صلحاء امت و رجال حلّ و عقد، آن را نپسندد قدم نگذارده باشم و خدا تا به حال مرا محفوظ داشته و محفوظ هم خواهد داشت. بلی، عقیده من که کراً از طرف عناصر صالح مطلع هم تأیید شد این بوده و این است که یک امر واقع شده (قیام آذربایجان) را به نفع تمام ایران و حاکمیت ملی و بسط عدالت اجتماعی و ریشه کن کردن اوضاع ننگین جاری مورد استفاده قرار دهیم. این است آرزوی من و همین است هدف من. در اینکه اوضاع جاری مملکت در همه جا یک نهضت و قیامی را ایجاد می‌کند تمام آزادیخواهان متفق‌اند، ولی بیشتر نگران این هستند که مبادا تشنجات داخلی مجال برای اعمال نفوذهای خارجی داده و بالمآل برای حیثیت و تمامی استقلال ما مفید نباشد.

س - آیا به عقیده شما در قیام آذربایجان بیم چنین خطری می‌رود؟

ج - من از شما تقاضا می‌کنم حرف‌هایی را که در مجلس و گریدهای آن و در خارج، با حال تضرع و التماس گفته‌ام مراجعه فرمایید و جواب خود را تا حدی به طور پیشکی و مساعده قبلی مطالعه خواهید فرمود. من از وجود چنین سیاستی نتوانسته‌ام مطلع شوم و آذربایجان عزیز و رجال آن را بزرگ‌تر از آن می‌شناسم که نسبت به او و در مورد رجال او چنین توهمی به خود راه دهیم؛ ولی متحیرم از اینکه چرا با هزاران بار تذکر، که تشدید عدم رضایتها عواقب مدهشی را استقبال می‌کند،

مورد توجه واقع نشده و امر به این وضوح را نمی‌خواستند به روی خود بیاورند. من تمام این قبیل امور را جدّاً و حتماً تعمد می‌دانم و صریح می‌گویم تهران خائن (ببخشید گفتم تهران و نگفتم تهرانی)؛ مقصودم هیئتهای حاکمه‌ای است که، در طول مدت، بذرا این مشکلات را آبیاری کرده‌اند. بلی، هیئتهای حاکمه‌خائن و یا سفیه نتوانسته‌اند این حقیقت را متوجه شوند که اگر تمام کتابها از اول باید خوانده شود، ولی کتاب سیاست از آخر باید شروع شود. شما مرا در مشکل غربی قرار می‌دهید؛ می‌خواهید از تطویل کلام استفاده نمایید. من علاقه‌مندی شما را به مذاقه در امور سیاسی و اجتماعی و تحقیق امور به شما تبریک می‌گویم، ولی خواهش می‌کنم توجه به حال کسالت من هم بفرمایید.

س - خیلی معذرت می‌خواهم که شما را با حال کسالت در زحمت انداخته‌ام، ولی چون جناب عالی همیشه برای قبول هر زحمتی در راه خدمت به جامعه حاضر بوده‌اید خواهشمندم برای رفع نگرانی مردم، اگر ممکن است، عقیده خود را درباره مشکل فعلی بیان فرمایید که آیا اختلافات بین دولت و آقایان آذربایجانی در حدود اختلافات داخلی و به سهولت قابل حل است و از حدود مسائل کشوری خارج می‌شود یا ممکن است، خدای نکرده، برای ما مشکلات تازه و بیشتری ایجاد نماید؟!

ج - ببخشید، سؤال شما باز مرتبط شد به زمینه‌ای که معذور بودن خود را از ورود در آن فعلاً عرض کرده‌ام. اجازه بفرمایید آرزوی خود را با عبارت دیگری تکرار کنم: آقا! تجربه‌های تلخ مکرر گذشته، راه حسن ظن را مسدود و جاده سوء ظن را باز کرده است. من به شما اطمینان می‌دهم که حقیقت این است که اگر هیئت حاکمه ما و مراجع آنها حاضر شده بودند که بعد از شهریور [بیست] زندگانی ننگین ایران سوز قبل از شهریور بیست ما تبدیل شود و انتخابات آزاد انجام یابد و این یکی^۱، هیئت حاکمه را آلت اجرای مقاصد آن یکی^۲ نمی‌دانست، همان وقت مشکلات حل شده بود. آقا! ما در میانه ترس دیگران از یکدیگر جان می‌دهیم. من به شما هنوز هم اطمینان می‌دهم که اگر ایران دارای حکومت ملی عاقلی باشد تمام مشکلات داخلی و خارجی ما رفع خواهد شد. من در مجلس گفته‌ام که این حرفها را برای روزهایی ذخیره می‌کنم که در یک محکمه ملی محاکمه بشوم یا محاکمه بکنم.

س - نسبت به انتخابات دوره پانزدهم با شکل فعلی آذربایجان چه عقیده دارید؟!

ج - خدا انتقام ملت ایران را از سهیلی و دستگاه بیست ساله بگیرد. کراً به او گفتم که حاضر شوید آزاد مردانه انتخابات را آزاد بگذارید؛ اگر مداخله کنید به دلیل

۱. اشاره به شوروی. ۲. اشاره به انگلیس.

مداخله شما آن یکی مداخله می‌کند و این یکی هم نمی‌تواند ساکت بنشیند.^۱ فراموش نمی‌کنم که برای اولین مرتبه، به کوری چشم ملت ایران، مخصوصاً یدالله دهستانی با سبک و ترتیب گذشته به شکل نمونه امتحان نتیجه تکرار اوضاع گذشته به نام وکیل مجلس به دوره چهاردهم هم تحمیل شد. در اینجا اعتراف می‌کنم که تقصیر متوجه ملت ایران هم بوده است که متوجه نشده‌اند که عدد از یک شروع می‌شود و اگر یک نباشد اعدادی نخواهد بود.

س - ببخشید اینکه مربوط به دوره چهاردهم بود که ایران تحت اشغال بود. آیا در انتخابات دوره پانزدهم، که حتماً باید بعد از تخلیه کامل ایران شروع شود، با وضع فعلی آذربایجان چه نظر دارید؟!

ج - خواهش می‌کنم بفرمایید آیا از دوره پنجم تا سیزدهم هم ایران تحت اشغال بوده است؟ خواهش می‌کنم علامت تعجب و استفهام هم بگذارید؟!

س - همه می‌دانند که این ادواری که فرمودید هیچ وقت ملت ایران آزادانه انتخابات خود را نتوانسته است به عمل آورد. مقصود این است که آیا پس از تخلیه، باز هم تصور می‌کنید ملت ایران را سیاستهای گذشته و جاری در حق مشروع خود، یعنی آزادی انتخابات، آزاد خواهد گذاشت. با مشکلات فعلی خطر محدود هست، آزادی در انتخابات را به علل سیاستهایی مانند گذشته محدود خواهد کرد؟

ج - ببخشید، عقل و کاردانی حریف^۲ ما را شکست نداده است؛ اشتباه آزادیخواهان باعث مغلوبیت آزادی شده است. هر وقت آن اشتباه مرتفع شود محظورات هم رفع خواهد شد، کسانی می‌توانند موفق به اصلاحات شوند که دارای این سه وصف باشند: وطنخواه، وطن‌شناس، آزادیخواه بالفطره.

س - آیا به عقیده شما در نهضت آزادیخواهان آذربایجان تاکنون اشتباهی رخ نداده و در این سه صفت بارزی که بیان فرمودید فتوری حاصل نشده است؟

ج - برای خدا قدری شفقت بفرمایید. من در فشار سینوزیت^۳ و درد سر و تب شدید در مقابل شما قرار گرفته‌ام. آقا! چه می‌گویید، من می‌گویم آذربایجان باید منشأ یک نهضت اصلاحی برای تمام ایران باشد و بداند که آزادیخواهان سایر نقاط وطن عزیزشان هم بیکار ننشسته و زمینه را برای بسط اصلاحات و قلع و قمع خائنین و تصفیه اجتماع از لوٹ وجود موانع سعادت ملت آماده نموده و می‌توانند با کمک آنها اساس مشروطیت سوم را، که همیشه آذربایجان افتخار پیشقدمی آن را داشته، فراهم سازند و بر خلاف گذشته، اشتباه (بگیر و ببند و بده به دست پهلوان) را تکرار نکنند. من اعتراف می‌کنم قسمت مهم اختلافاتی [کذا] که آذربایجان عزیز

۱. اشاره به روسیه و انگلیس، که در آن زمان قشون نظامیشان در جای جای ایران حضور داشت.

۲. دول بیگانه و ایادی داخلی آنها.

۳. در اصل: سی‌نوزیت.

در مدت کم موفق شده بهترین نمونه برای تفهیم آن در ایران و بزرگ‌ترین راهنمای سرعت عمل است. شما چه می‌گویید؟! به خدا قسم پیشه وری با قیافه متأثر قابل احترامی گفت: ایران مادر من است، من به مادرم خیانت نمی‌کنم.

س — چون حال مزاجی جناب عالی مساعد نیست با کمال معذرت یک سؤال دیگر نموده و مرخص می‌شوم. خواهشمندم بالاخره بفرمایید امید می‌باشد به حل مشکلات به زودی هست؟

ج — من همیشه گفته‌ام که در ایران جاده‌های اصلاحی به قدر کافی موجود است و ایرانی هم مصلحت واقعی خود را خوب تشخیص می‌دهد. باید سنگ موانع را که زیاد هم نیست از بین برداشت. به این جمله مقال را خاتمه بدهیم: *الحکم حد السیف*.

۳. در شماره ۶۹ مرد امروز (مورخ ۲۶ مرداد ۱۳۲۵) سرمقاله‌ای بسیار کوبنده و برانگیزاننده در مدح مولای متقیان علی علیه السلام درج شد که ضمن آن، با انتقاد شدید از وادادگی رضاخان در برابر متفقین، پیروان مولا (ع) به اصولگرایی و مقاومت در برابر ظلم و تجاوز تحریض می‌شدند. نکته قابل توجه در آن سرمقاله، علاوه بر مناسبت تام آن با اوضاع خطیر و شکننده آن روز ایران، ارادتی است که مسعود «لائیک و سکولار» در اینجا به ساحت پیشوای معصوم تشیع نشان داده و از جهاتی در کارنامه قلمی او، بیسابقه یا بسیار کم سابقه است^۱ و به گمان ما، نفس آیت‌الله لنکرانی به نویسنده آن خورده و از جمله مقالاتی است که مسعود، پیش نویس آن را با نظر ایشان تهیه یا ویرایش کرده است.^۲

توجه شما را به متن این سرمقاله تاریخی، که عنوان آن «علی امیرالمؤمنین، رضاشاه و امپراطور حبشه!» است، جلب می‌کنیم:

در دنیای *ماوراءالطبیعه* و در آسمان روحانیت و مذهب هرگز ستاره‌ای بالاتر، درخشان‌تر، عمیق‌تر و مؤثرتر از علی امیرالمؤمنین یافت نشده و تا انتهای عالم یافت نخواهد شد. من به فلسفه و تاریخ مذاهب کار نداشته و وارد بحث آن نمی‌شوم. این مسئله با نوشتن کتابها هم حل نخواهد شد، ولی اساس مذهب و پایه این تجلیات عرفانی توجه عمیقی به حیات روحانی و ابدی ایمان بوده و شاهد قدرت ایمان، حفظ اصول و فداکاری، و عدم تسلیم به آنچه بر خلاف عقیده است

۱. در همین شماره، مسعود همچنین مقاله مفصلی را تحت عنوان «امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب الملقب بالمرتضی»، به شرح زندگی و فضایل حضرت امیر و مبارزات ایشان با امثال معاویه و خوارج اختصاص داده که در سه صفحه از روزنامه (صفحات ۴، ۸ و ۹) چاپ شده است.

۲. لنکرانی در ۲۵ مرداد، یعنی یک روز پیش از انتشار مقاله یادشده، به دستور قوام السلطنه دستگیر و به کرمان تبعید شد.

می باشد.

علی علیه السلام برجسته ترین نمونه حفظ اصول و بزرگ ترین مجسمه عقیده و ایمان بوده است. در این دنیای وسیع روح و حیات که مشحون از احلام و رؤیا، و مملو از رنجها و شادیهها، و سرشار از یأسها و امیدهاست، قرنهای دین و مذهب تنها مایه امید و یگانه مرهم دردها و آلمهای بی پایان بشری بوده است.

این معجون حیات بخش و سُکراور ترکیبی از عاطفه، از احسان، از نیکی، از سخاوت، از جوانمردی، از فداکاری، از تقوا، از شجاعت، و از ایمان است و علی بُعدِ اعلامی این صفات ملکوتی را دارا بود. علی مجسمه ایمان بود و ایمان تنها چیزی است که می توان درجه علو روح و مدارج کمال انسانی را با آن تشخیص داده و معین نمود.

من کار ندارم که ایمان به چه چیز حائز اهمیت است. شما به سنگ، به بت، به دین، به مذهب، به امام، به خدا، به آخرت، به مسلک، به وطن، به خوبی و به هر نیک و بدی ایمان داشته باشید آن ایمان در نظر من مقدس و قابل احترام است؛ ولی بدبختی و بیچارگی ما، انحطاط و تنزل و عقب ماندگی جامعه ما، برای این است که ایمان در افراد وجود ندارد و چون ایمان نیست هیچ اصل و قاعده ای مراعات نشده و هیچ فرد و هیچ دسته و جمعی به آنچه مدعی عقیده به آن است علاقه مند و پایند نیست!

نفوذ اسلام در مدت کوتاهی در اقصی نقاط عالم و انعکاس شمشیر یک مشت عرب برهنه در ایوان طاق کسری و دروازه های اندلس نتیجه عقیده و ایمانی بود که تا اعماق روح آنها نفوذ کرده بود. سپاهیان ایرانی و افسران ساسانی، که جز به یراقهای طلا و شرابه های ناب و لباسهای فاخر و کیسه های طلا به هیچ اصل و معنویتی ایمان نداشتند، در مقابل قدرت مرموز و عجیبی که ایمان نام داشت چنان از هم پاشیده شدند که پس از ۱۳ قرن هنوز یادآوری آن خاطره، عرق خجالت بر پیشانی ما نشانده و چشمانمان را به زیر، و سرمان را به جلو خم می نماید. ولی آیا امروز با آن روز فرقی کرده است؟!

آیا امروز آن که مدعی است که مسلمان است به اسلام عقیده و ایمان دارد و آن که می گوید وطن پرست است حاضر است برای وطنش کوچک ترین قدمی برداشته و یا آنهایی که در احزاب و دستجات سیاسی اسم نوشته و عضو شده اند در مقابل کوچک ترین زحمتی استقامت نموده و از کمترین منافع خود چشم پوشی خواهند کرد؟! من با کمال تأسف می خواهم بگویم که در هیچ عصر و هیچ دوره و تاریخی افراد یک مملکت تا این درجه بی اعتنا به اصول و بی عقیده و ایمان به اخلاق و

معنویات نبوده‌اند....

آنگاه به انتقاد شدید از تباهی اعمال مسلمانان و هُرّه‌ری مسلکی اعضای احزاب سیاسی در ایران پرداخته می‌افزاید:

در این خراب شده، مسلمانش به مذهب عقیده ندارد، کمونیستش از سرمایه‌دارهای کنار تایمز چپ‌اولچی‌تر است، افسرش موقع انجام وظیفه، قضای حاجت می‌کند و، برخلاف وظیفه و هر اصل و قاعده، داخل معقولات شده سیاست بافی می‌نماید. دولت و هیئت حاکمه‌اش مثل زنهای روسپی به هر شوشکه و طپانچه‌ای تسلیم می‌شود و شاهش [= رضاخان] صندوقهای جواهر را برداشته بدون اینکه دیگر فکر کند کدام گوری می‌رود غزل بزن به چاک را می‌خواند!

در تمام این مصائب و در کلیه این بدبختیها و گرفتاریها، که دامنگیر ما و کشور ما شده، نه موقعیت اجتماعی، نه وضعیت سیاسی، نه فشار همسایه‌ها و نه اوضاع آشفته بین‌المللی، هیچ کدام به اندازه بیعلاقگی به اصول و بی‌ایمانی به قومیت و وطن و شرافت، مسئول بیچارگی ما نیست.

سپس به مقاومت شگفت‌انگیز مردم حبشه در برابر بمب افکنهای ایتالیا - که در سایه اعتماد و ایمان آنها به پادشاه باشرف و استقلال خواه و ملت دوست خویش، حاصل آمد - اشاره کرده می‌افزاید:

پادشاه حبشه چیزی داشت که اگر یک نخود آن در وجود نابغه عظیم‌الشأن [= رضاخان] بود آن ننگ و افتضاح تاریخی پیشامد نمی‌کرد و امروز ما، که پس از پنج سال که میلیاردها مال و ثروتمان برای فتح مسکو و لندن رفته، گرفتار گریه‌رقصیهای فلان اوف و فلان صاحب نمی‌شدیم!

امروز امپراطور حبشه با کمال احترام و قدرت بر مسند سلطنت خود نشسته و استقامت و پشتکار و حفظ اصول و ایمان او مورد تقدیر و احترام همه است. من نمی‌دانم اگر نابغه عظیم‌الشأن یک ذره غیرت و یک جوایمان داشت و همان وقت که تحت فشار ناحق همسایه‌ها واقع شده بود، یا یک قرار آبرومندانه و عادلانه بسته یا با کمال قوا استقامت می‌کرد و فریاد دادخواهی به آسمان می‌رساند، ممکن بود تصور کرد که حال و روز ما [از] این وضع نکبت‌بار بدتر می‌شد؟

البته علی‌امیر المؤمنین هم می‌توانست با معاویه کنار آمده راحت و با جاه و جلال زندگی کند؛ ولی ایمان به حقانیت خود، و ایمان به اینکه باید در حفظ حق و اصول استقامت و پافشاری کند، او را به آن همه فداکاری واداشت. آیا مدعیان پیروی او ممکن است از پیشوای خود سرمشق گرفته این قدر تسلیم زور نشوند و با

قدرت ایمان در حفظ حقوق مردم و مملکت پافشاری نموده با دادن مزیایی که موجودیت و حیثیت و بقا و استقلال ما را تهدید می‌کند ایران را بیش از این حقیر و سرشکسته نمایند؟!^۱

محمد مسعود^۱

۴. ۲۵ مرداد ۱۳۲۵ آیت‌الله لنکرانی همراه سه تن از برادران خود (احمد، مصطفی و مرتضی) از سوی قوام‌السلطنه دستگیر و به کرمان تبعید شد (حسام، کوچک‌ترین برادر لنکرانی، مخفی شد و به چنگ مأموران قوام نیفتاد) و محمد مسعود، هم‌نوا با جراید مبارز وقت، در روزنامه‌اش شدیداً این امر را محکوم کرد و در راستای منافع استعمار شمرد. وی در سرمقالهٔ مرد امروز، ش ۷۰، مورخ ۳ شهریور ۱۳۲۵، با عنوان «هوا پس است!» چنین نوشت:

...در هفتهٔ گذشته در تهران توقیفهایی به عمل آمد. برادران لنکرانی و دکتر طاهری و حسام دولت‌آبادی بازداشت و بعضی به جنوب تبعید شدند. البته نمی‌توان منکر شد که این اقدام به منظور اصلاح بوده و دولت با هیچ‌کدام اینها غرض شخصی و عداوت خصوصی نداشته است. من هم با همهٔ ارادت به آقایان لنکرانیها اقرار می‌کنم که مردمان راحتی نبودند و هیچ‌وقت حاضر نمی‌شدند دست روی دست گذاشته اوضاع را به هر شکل و نحوی است تماشا نمایند؛ ولی از طرفی من شاهد زندگانی آنها بودم و این برادران فعالی که در یک کلبه خرابهٔ سنگلج زندگی می‌کردند، در این پایتختی که دزدان اداری و غارتگران بازار در میان استخر کنیاک و شامپانی شنا می‌کنند این برادران جوان و زرنگ مجبور بودند چائی خود را با خرما صرف نمایند؛ زیرا پول آنها کفاف خرید قند و شکر را نمی‌داد.

شاید گفته شود که اگر اینها هم طالب آسایش و مایل به تجمل و خواهان ثروت بودند، خوب بود از همان راهی که رهروان رفته‌اند می‌رفتند و با سفته‌بازی، کنتراتچیگری، با بست و بند با ادارات و با مقاطعه کاریهای چرب و نان‌دار بار خود را می‌بستند، و به سر منزل مقصود می‌رسیدند. این یک اشتباه و یک بدبختی است که هم افراد و هم دولتها، دچار و گرفتار آن شده‌اند. افرادی که می‌خواهند از راه سیاست به هدف اقتصادی خود برسند، مانند دولتهایی که مایل‌اند با اقدامات سیاسی در اوضاع اقتصادی عمومی بهبودی حاصل نمایند هر دو اشتباه می‌کنند. سیاست تابع اقتصاد است، و یک القانیان جهود که ظاهراً هم ربطی به سیاست ندارد بیشتر از ده لنکرانی که خود را محور سیاست می‌داند در سیاست مملکت و در اوضاع عمومی

۱. مرد امروز، س ۴، ش ۶۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۵، صص ۱-۲.

تأثیر خواهد داشت. امثال القانیان‌ها می‌توانند، همین‌طور که تا به حال کرده‌اند، تمام اسعار خارجی را به دست آورده و دولت را برای خرید احتیاجات ضروری و اولیه خود در خارجه معطل و محروم نموده و هرگونه اشکالی برای او ایجاد نمایند؛ در صورتی که مثلاً لنکرانیها فقط می‌توانند در دسته‌ای حمال و آب‌حوض‌کش پاره آجر پرت کرده و در اجتماعاتی که فقط به منظور اخلال است موقتاً اخلال نمایند!

دولت از تسلط بر اوضاع و ایجاد بهبودی و کاستن از فشار اقتصادی عاجز و ناتوان است؛ زیرا دولت هم مانند افراد گمراه می‌خواهد از مجرای سیاست، موفقیت اقتصادی به دست آورده و امراض اقتصادی را با داروهای سیاسی معالجه نماید. آیا اجتماع هزارها لات و گرسنه به دور افرادی که فقط به آنها وعده کار و نان می‌دهند جز در نتیجه فشار اقتصادی است؟! پس برای چه به جای دستگیری آنها، آنها را که راست یا دروغ به اینها وعده نان می‌دهند، آنها را که باعث بی‌نانی و مسبب گرسنگی و علت فقر و برهنگی آنها هستند دستگیر و زندانی نمی‌نمایند؟ حسام دولت آبادی را دستگیر می‌کنند ولی همپالکی دزد و پست فطرت او سیف پور فاطمی با یک میلیون دلار در مهمانخانه‌های نیویورک هی هی جبلی قم قم زمزمه می‌کند و به ریش چپ و راست و سیاستمداران کشمش و خرماخور می‌خندد؟

برادران لنکرانی را تبعید می‌کنند ولی برادران القانیان یکی در پاریس، یکی در ژنو، یکی در آمریکا، یکی هم در سرای رشتیه‌های بازار علیه السلام تهران تمام پارچه‌های ابریشم مصرف ایران را در دست گرفته میلیونها دلار به جیب می‌زند و کارخانه ابریشم بافی بهشهر و شاهی سرگل و چشم و چراغ کارخانجات ایران را با رقابت عجیب خود به پشت سگ می‌بندد! دکتر طاهری، که به همان غنائم دوره‌های نمایندگی! ساخته بود، دستگیر می‌شود؛ ولی کههد، نیکپور، نمازی، حاجی علینقی و قطاع‌الطریقهای دیگری [را] که پانزده میلیون جمعیت را روی مخازن طلا به‌گدایی انداخته‌اند در چپاول و غارتگری آزاد می‌گذارند!

من نمی‌دانم این چه جنونی است [که] گریبان امثال لنکرانیها، و حتی خود مرا گرفته است؟! این ذکر وطن و این ناله ایران ایران، جز یک مالیخولیای مغزی و روحی چه اسمی می‌توان بر آن نهاد؟ وطن و وطن‌حاجی علینقی و خدایارخان و ایران ایران نیکپور و القانیان است. این خاک نیاکان! به ما مربوط نیست... این آب و خاک به یک مشت عرب دزد و قاچاقچی مثل کتانه و لاوی و انتوان تعلق دارد که بهترین مستغلات آن را مالک‌اند و از بهترین زنهای آن برخوردار و از بهترین زندگانی آن کیف و لذت می‌برند. ما یک مشت بدبخت و ناشی و گمراه هستیم که سنگ وطن را به سینه زده و بیرق ایران را به دوش گرفته، سینه خود را سپر هر بلا و خطری کرده‌ایم. در صورتی که سایه این بیرق بر سرکسانی است که در میان تختهای طلا و در آغوش

حوران بهشتی به ریش ما می خندند و در میان خاکروبه‌های منزل خود هم حاضر نیستند ما را جای و پناه دهند! نارضایتی و اضطراب و نگرانی عمومی، در اثر فقر و گرسنگی و بی‌مکانی، و گرانی سرسام‌آور زندگی است، و مسئول آن هم نه شیخ حسین لنکرانی است و نه حسام دولت‌آبادی. مسئول بدبختی و بیچارگی، و بالتیجه نارضایتی عمومی، سرمایه‌داران پست فطرتی هستند که چندین سال است شییره مملکت را کشیده و رمق مردم را برده و خون جامعه را مکیده و رگهای توده را خشک کرده‌اند. دولت اگر طالب بهبودی اوضاع، اگر مایل [به] رفاه حال مردم و اگر خواهان تنزل سطح زندگی و ایجاد رضایت عمومی است باید درب دروازه‌های مملکت را ببندد که سرمایه‌ها فرار نکنند. باید به تمام بانکهای دنیا اعلام کند که در کشور گدای ایران یک دلار قیمت کار دو روز یک عمه است. در این مملکت یک میلیون دلار یعنی دزدی مزد دو میلیون جمعیت. هر کس در بانکهای خارجی پولی از ایران گذاشته دزدی است و باید ضبط گردد. باید از بانک ملی سؤال کند قریب یکصد میلیون دلاری که متفقین باریال معاوضه کردند چه شده و کجا رفته و به چه اشخاص داده شده است؟ باید یک قلم قرمز روی بودجه‌های سنگین وزارت جنگ، وزارت خارجه، وزارت دادگستری، وزارت پیشه و هنر و سایر بودجه‌های زائد و کشور ویران کن کشیده دست این همه ژنرال مفتخور، مدیر کل بیکاره و کارمندان زائد و طفیلی را از حلقوم مردم بدبخت کوتاه نماید. باید یک روز صبح لااقل دویست نفر از دزدان بنام، از میلیونرهای معلوم‌الحال بازار و خیابانها را توقیف و اموال آنها را به نفع خزانه عمومی ضبط نماید و باید دولت این کارها را بکند تا بهبودی محسوسی در اوضاع عمومی ایجاد گردد و الا از توقیف لنکرانیها و اعلامیه و ابلاغیه و جلو آوردن ساعات حکومت نظامی دردی دوا نخواهد شد.

محمد مسعود

مسعود، در نوشته فوق، اشاره‌ای به «راز» تبعید لنکرانیها به کرمان ندارد و حتی (تلویحاً بلکه تصریحاً) انگیزه دولت را از این کار، جلوگیری از اختلال در نظم و اصلاح امور می‌شمارد. اما در ستونی دیگر از صفحه اول همین شماره، تا حدودی پرده را عقب می‌زند و علت تبعید یادشده را در مسئله نفت شمال و مطامع روسیه شوروی در این باره، جست و جو می‌کند:

از کروئیک دو فرانس

نفت ایران!

سیاستمدارانی که توقیف می‌شوند مشکوک‌اند!

علاء می برد و مظفر فیروز می دوزد. این است ظرافت کارهای سیاسی دولت که هیچ وقت سابقه نداشته است!

آیا توقیف لنکرانی‌ها هم به نفت مربوط است؟!^۱
ای بر پدر نفت لعنت که بالاخره ما را آتش خواهد زد!^۲

۵. آیت‌الله لنکرانی و برادرانش در دی ماه ۲۵ از تبعید کرمان آزاد و ۲۲ دی از طریق شهرری وارد تهران شدند و مورد استقبال باشکوه مردم پایتخت قرار گرفتند. مسعود ورود لنکرانیها را تبریک گفت و استقبال شایان مردم از آنها را در روزنامه منعکس ساخت. وی عکسی از احمد لنکرانی، در حالی که پیرمردی او را در آغوش گرفته بود، با این توضیح چاپ کرد:

ورود و استقبال. هفته گذشته آقای شیخ حسین لنکرانی با برادران خود که چندین ماه بود به کرمان تبعید شده بودند به تهران مراجعه نمودند. در حضرت عبدالعظیم [علیه السلام] استقبال شایانی از آقایان به عمل آمده، جمع کثیری در میان هلهله و شادی، آنها را در آغوش گرفته، فریاد زنده باد لنکرانیها را به عرش می‌رساندند. چندین گاو و گوسفند در جلو آنها کشته شد و مردم عملاً نشان دادند که لنکرانیها در قلوب آنها جا دارند.^۳

۶. انتقاد به دخالت‌های نامشروع قوام (در پوشش حزب دمکرات) در انتخابات مجلس ۱۵، نقطه مشترک دیگر در کارنامه مسعود و لنکرانی بوده و صفحات مرد امروز کاملاً شاهد این امر است:

سه روز بعد از بازگشت لنکرانیها به پایتخت، دکتر مصدق در میتینگ باشکوه و چند هزار نفری مردم تهران در مسجد شاه (امام خمینی فعلی) نطقی آتشین ایراد کرد و، در خلال آن، به انتقاد شدید از دخالت دولت قوام (زیر پوشش حزب دمکرات ایران) در انتخابات پرداخت و به قوام هشدار داد که آزادی انتخابات را رعایت کند:

با کمال تأسف عرض می‌کنم رویه [ای] که حزب دمکرات برای پرده پوشی دخالت دولت در امر انتخابات اتخاذ کرده قانون را بلااثر و امیدواریها را مبدل به یأس نموده است. اگر در ادوار سابق، وکیلی به واسطه اعمال نفوذ در تعیین بخشداران و دعوت هیئت نظارت موافق با خود، موفقیت حاصل نمی‌کرد و این قبیل هیئتها به هر

۱. تأکید این قسمت از ماست.

۲. مرد امروز، س ۵، ش ۳، ۷۰ شهریور ۱۳۲۵، ص ۱.

۳. همان، س ۵، ش ۹۱، ۲۸ دی ۱۳۲۵، ص ۵.

قیمتی بود با تهدید در موقع اخذ آراء یا تزویر در موقع قرائت آن و یا عوض کردن صندوق، ولینعمت خود را به مقصود می‌رساند، اکنون هم از قرائن و مقدمات که تهیه دیده شده پیداست که هیئت نظارت در تمام نقاط، که اکثراً از افراد حزب دمکرات انتخاب می‌شوند، همین عمل را می‌خواهند انجام دهند.

محمد مسعود، فردای روز میتینگ، سخنرانی کوبنده دکتر مصدق بر ضد دولت را، با عکس و تفصیلات، در مرد امروز به چاپ رساند.^۱ نخستین تحصن مصدق در دربار به دفاع از آزادی انتخابات در همین روزها انجام گرفت، که البته قوام گوشش به این حرفها بدهکار نبود.

آیت‌الله لنکرانی هم زمانی که پس از بازگشت از تبعید کرمان، با قوام دیدار و گفت‌وگو کرد، ثقل توصیه و تأکیدش به نخست وزیر، رعایت آزادی انتخابات بود. لنکرانی در مصاحبه‌ای که بعدها با محمد مسعود راجع به قوام برگزار کرد (و متن آن در صفحات آینده خواهد آمد)، فاش ساخت که قوام در آن ملاقات، برای اسکات و جلب نظر لنکرانی پیشنهاد کرده است که نام وی را در لیست نامزدهای انتخاباتی حزب دمکرات از تهران بکنجاند، ولی لنکرانی به این رشوه سیاسی پاسخ رد داده و گفته است: «شما انتخابات را آزاد بگذارید، مردم خود دانند» و پس از بحث و مناقشه شدید با قوام، وی را ترک گفته است.

۷. شب اول خرداد ۲۶ جواد لنکرانی (برادر آیت‌الله لنکرانی) به مرگی مشکوک (احتمالاً مسمومیت) در مشهد درگذشت. در ششم خرداد از سوی آیت‌الله لنکرانی و برادران، ختم باشکوهی در مسجد مجد تهران برای جواد برگزار شد و «جمع کثیری از عموم طبقات رجال، ارباب مطبوعات، تجار»^۲ در آن حضور یافتند. حجت‌الاسلام فلسفی، واعظ مشهور، منبر رفت و در پایان مجلس نیز حسن صدر (نویسنده و روزنامه‌نگار مشهور) سخنانی آتشین بر ضدّ خاندان پهلوی و نخست وزیر (قوام) ایراد کرد، که به بازداشت وی و توقیف روزنامه‌اش به دستور فرماندار نظامی تهران (سرتیپ مظفری) انجامید. در نهم خرداد محمد مسعود (در مرد امروز، ش ۱۰۹، ص ۱۱) مرگ جواد لنکرانی را به خاندان لنکرانی تسلیت گفت و نوشت: «خدمتگزاری و صفات حمیده برادران لنکرانی قلوب طبقات مختلف را به خود جلب و می‌توان گفت که، در این ضایعه، عده زیادی عزادار شده‌اند».

۱. ر.ک: همان، س ۵، ش ۹۰، ۲۱ دی ۱۳۲۵، صص ۱-۲.

۲. روزنامه آزادگان، س ۲۱، ش ۱۳۰، ۷ خرداد ۱۳۲۶، ص ۱.

۸. دوستی و ارتباط مسعود با آیت‌الله لنکرانی تا پایان عمر ادامه داشت و وی حتی چند روز پیش از ترور، مدتی را در خانه لنکرانی مهمان بود و به قول کیاعلی کیا (دوست و دست‌پرورده لنکرانی): مجبوراً با نان و سیب زمینی آقای لنکرانی سر می‌کرد! حقیر، خود از مرحوم لنکرانی شنیدم که می‌گفت: من به مسعود گفتم: نرو، دچار خطر خواهی شد؛ ولی او نهایتاً طاق نیاورد و رفت و به قتل رسید. عجیب این است که با این سابقه دیرین دوستی، پس از ترور مسعود، آیت‌الله لنکرانی را به اتهام دست داشتن در ترور مزبور دستگیر و برای چند روز بازداشت کردند!

دستگیری آیت‌الله لنکرانی به اتهام قتل مسعود!

۱۶ اسفند ۲۶، آیت‌الله لنکرانی و برادران وی (احمد، مرتضی، مصطفی و حسام) به اتهام شرکت در قتل مسعود، از سوی شهربانی توقیف شدند. این زمان، ابراهیم حکیمی (سر فراماسون مشهور) زمام امر دولت را در اختیار داشت. روزنامه‌های مختلف (اعم از چپ و راست) این خبر را با تیتیر درشت در صفحات اول خود درج کرده شدیداً دولت را بابت این امر مورد اعتراض قرار دادند و بعضاً آن را حلقه‌ای از زنجیره اقدامات دولت برای سرکوب آزادیخواهان قلمداد کردند.^۱

سید محمدرضا جلالی نائینی، مدیر روزنامه کشور، با آنکه - به گفته خود - با لنکرانیها سابقه خوبی نداشت^۲، در ۲۳ اسفند ۲۶ بازداشت برادران لنکرانی به اتهام مزبور را فاقد جهات قانونی دانسته تحت عنوان «علت توقیف برادران لنکرانی چیست؟ آیا لنکرانیها در قتل مسعود دخالتی داشته‌اند؟» نوشت:

به طوری که خوانندگان کشور اطلاع دارند، از روز یکشنبه ۱۶ اسفند ماه، آقایان لنکرانیها به اتهام دخالت در قتل مرحوم مسعود توقیف شده‌اند و هنوز همچنان در

۱. درباره توقیف برادران لنکرانی در قتل محمد مسعود، و اعتراض مطبوعات به این امر و حوادث دیگر ر.ک، خاطرات نورالدین کیانوری، همان، ص ۱۴۹ به بعد؛ روزنامه آتش، ش ۳۷۷، ۱۷ اسفند ۲۶، صص ۱ و ۴؛ نامه مردم (ارگان هیئت اجرائیه موقت حزب توده)، ش ۲۹۳، ۱۷ اسفند ۲۶، صص ۱ و ۴؛ روزنامه ستاره، ۱۸ اسفند ۲۶، صص ۱ و ۴؛ ایران ما، ش ۹۶۵، ۱۸ اسفند ۲۶، صص ۱ و ۴؛ کسری، س ۴، ش ۵۰۳، ۱۸ اسفند ۲۶، صص ۱ و ۴؛ روزنامه آزادگان، س ۲۲، ش ۱۵۴، ۲۱ فروردین ۱۳۲۷، صص ۱ و ۲؛ مجله خواندنیها، س ۸، ش ۳۵۸، فروردین ۱۳۲۷، صص ۲، ۶-۱۰، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۶ و ۳۷۸.

۲. جلالی نائینی در سالهای اولیه پس از شهریور ۲۰، جزو هواداران فعال سید ضیاءالدین طباطبایی قرار داشت و روزنامه وی ارگان گروه سید ضیاء و سنگر مخالفت آنان با مخالفان سید محسوب می‌شد. طبعاً در این عرصه، با برادران لنکرانی (که از رئوس مخالفان سید ضیاء قلمداد می‌شدند) درگیر بود و حتی زمانی مورد تعرض آنان واقع شده بود، که خود در نوشته‌اش به آن اشاره دارد.

توقیف هستند. اینان متهم‌اند که دخالت در قتل مسعود داشته‌اند؛ ولی از طرف دیگر، به طوری که جراید اطلاع می‌دهند سه نفر از پنج نفر آقایان لنگرانیها به جهاتی ممکن نیست در شب وقوع قتل دخالت داشته باشند؛ زیرا، از قرار اطلاع، آقای آقاشیخ حسین لنگرانی در شب وقوع قتل در کرج اقامت داشته و یکی از برادران ایشان هم در شیراز به سر می‌برده و دیگری هم در بیمارستان بانک صنعتی بستری بوده. از این رو، معلوم نیست این سه نفر به چه جهت توقیف شده‌اند. آنچه حدس زده می‌شود آقایان حسام و احمد هم نباید کسانی باشند که دست به چنین جنایتی بزنند.

البته لنگرانیها با دسته‌های مختلف (غیر از توده‌ایها) مخالفت و دشمنیهای ابراز داشته‌اند. حتی مدیر این روزنامه را یکی از آقایان لنگرانیها در لژ مطبوعات در دوره چهاردهم مورد بی‌لطفی قرار داد؛ لیکن ما چون طرفدار اصول هستیم نمی‌توانیم خود را حاضر کنیم که مخالفان سیاسی ما، برخلاف حق، زندان باشند و از این جهت اصرار داریم که زودتر تکلیف آقایان معلوم شود؛ اگر خدای نخواستہ مجرم هستند دلیل مجرمیت آنها اعلام شود و اگر گناهی ندارند آزاد شوند. تا امروز از طرف دادستانی و شهربانی اطلاعاتی در دسترس ارباب مطبوعات قرار نگرفته؛ ولی آنچه می‌توان گفت چون ادعای صادر نشده معلوم می‌شود هنوز ادله‌ای که بتوان آنها را مجرم دانست در پرونده امر وجود ندارد. البته ملت ایران جداً خواهان دستگیری و تعقیب قاتل مسعود است. ما، در گذشته، به هیچ دسته و مقامی اتهام زده و این قتل را به این و آن نسبت نداده‌ایم. چه، تا دلیلی در دست نباشد نمی‌توان نسبت قتل را به کسی داد. اکنون درباره آقایان لنگرانیها نیز نمی‌توانیم اظهار نظری کنیم و ایشان را حتماً دخیل در قتل مسعود بدانیم و آنچه [در پیرامون ایشان می‌گویند اکنون اتهامی بیش نیست و نمی‌توان به صرف شایعات یا به دلیل دستگیری، آنها را قاتل خواند. ما از جناب نخست‌وزیر، که مردی آزاد و شرافتمند و بی‌نظری [کذا] هستند، می‌خواهیم اکیداً دستور دهند در این مورد تسریع شود تا اگر آقایان لنگرانیها دخالتی نداشته‌اند آزاد شوند.

موضوع دیگری که قابل ذکر است سابقه رفاقت و دوستی [ای] است که میان لنگرانیها با مرحوم مسعود وجود داشته و لنگرانیها هم هر عیبی داشته باشند ظاهر امر این است که مردمی رفیق‌باز هستند. به طوری که اطلاع می‌دهند ایشان، در تجدید امتیاز مرد امروز، کمکهایی به آقای مسعود نموده و هنگام وزارت آقای ملک الشعرا به آقای ملک توصیه نموده‌اند که زودتر اجازه انتشار مرد امروز داده شود. در هر صورت، ما می‌خواهیم پرده از اسرار برداشته شود، اگر مقصّر هستند تعقیب و مجازات گردند

و اگر هم گناهی ندارند آزاد شوند.^۱

عزت پور، مدیر روزنامه آزادگان، نیز در ۲۶ اسفند همان سال اقدام دولت مبنی بر توقیف آیت الله لنکرانی و برادران وی به اتهام ترور مسعود را شدیداً مورد انتقاد قرار داد و با اظهار مسرت از آزادی آنها نوشت: «شیخ حسین آدمی آدمکش نیست، و اگر آدمکش هم می بود، محمدکش نبود. محمد مسعود با او سابقه بد و دشمنی نداشت، بلکه برعکس، مسعودی که به دنیا فحش می داد، برای لنکرانیها، از جهت مردانگی و شهامتی که در آنها سراغ داشت، احترام و وزنی قائل بود».^۲

محمدحسن صفایی زرنندی (تنها)، از دوستان وارسته و مبارز لنکرانی، در چکامه ای

سرود:

ای وطن، بر سر تو خون جوانان عزیز	چقدر ریخته در دست کسان خونریز
نه که امروز، ز ادوار قدیمی تو بلا	به تن و جان و نوامیس ز عهد چنگیز
هیچ دانی تو چه کردی به جوان مُرده زنان	چقدر خون بناحق تو نمودی تجویز؟!
راد مردان که سراپا همه گنز خریدند	ناگهان مرگ تو گشتند به سان پرویز
حفظ اطراف تو و جانب سخت قانون	بد بلایی است به هشیار بزرگان عزیز
هر زمان بهر هراس تو و قانون زمان	بوده اشکنجه به اهل خرد و فهم و تمیز
ای خرد، ناله ز دست تو ببايد کردن	کز تو افتند بزرگان به دو صد رستاخیز
گر نبودی تو، همه راحت و شادان بودیم	همه بودیم به آسایش خود دستاویز
هر کجا آتشی افروخته ما دامن زن	هر طرف باد وزیدی ز همان سو به گریز

۱. کشور، س ۴، ش ۳۱۲، ۲۳ اسفند ۲۶، صص ۱ و ۴. تأکید روی کلمات از ماست.

۲. آزادگان، س ۲۲، ش ۱۴۸، ص ۱. تأکید روی کلمات از ما است. وی همچنین در سرمقاله شماره ۱۵۹ آن روزنامه (س ۲۲، ۲۸ فروردین ۲۸)، ضمن انتقاد شدید از سیاست داخلی و خارجی دولت حکیمی، به توقیف آزادیخواهان نظیر لنکرانی در زمان حکومت وی اعتراض کرده نمایندگان مجلس را به برکناری حکیمی تشویق نمود: «مگر در دوره همین حکومت نبود که شیخ حسین آدمی را به نام قاتل و آدمکش گرفتند و زندانی کردند؟ کیست که شیخ حسین را نشناسد؟ شیخ حسین لنکرانی را من شخصاً سی سال تمام است به خوبی و خیلی از نزدیک می شناسم. در قسمتی از مبارزات سیاسی با او همراه و همکار بوده ام. در ۲۹ سال پیش، در نهضت علیه قرارداد منحوس ۱۹۱۹، با او کار می کردم و به طرز فکر او آشنایی کاملی دارم. این مرد محترم را در دولت حکیم الملک به نام آدمکش حبس کردند و خجالت هم نکشیدند!... از کجا که فردا دیگران را هم به همین اسمها بگیرند و تعقیب نکنند. من در اینجا نظر خاصی به شیخ حسین یا برادران او ندارم؛ نظر من کلی، و هدف من چیز دیگر است. دفاع از شیخ حسین، درواقع، دفاع از قانون اساسی و مردم آزاده است... اصولاً این طرز حبسها و توقیفها در تاریخ مشروطه ایران بیسابقه است. همین آقای آقا شیخ حسین لنکرانی را در دوره قرارداد گرفتند. خود مرا هم در همان زمان سه بار زندانی کردند. در کابینه آقای قوام السلطنه، باز لنکرانیها را حکومت نظامی تعقیب کرد... ولی باکمال احترام با آنها رفتار شد؛ هیچ وقت و هیچ گونه نسبت ناروایی به ایشان نیستند، آنها را دزد و آدمکش نخواندند...».

خرد و فهم، همه، حب وطن دارد و دین نفس خودخواه پی پول و پلّی و تجهیز
هر کجا شدت و نعمت، همه بهر داناست هر کجا نعمت و راحت همه بر مردم هیز
لنکرانی به کجا، متهم قتل کجا؟! آه‌ای دیده بنال، ای دل خونین خون بیز
تو (صفایی) نه خرد داری و نه خواهش جاه پی آوارگی خویش برو ای ناچیز!

آقای مرتضی لنکرانی در گفت و گو با نویسنده - مورخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۳ - اظهار

داشت:

زمانی که ترور احمقانه محمد مسعود در بهمن ۲۷ پیش آمد، من و احمد و مصطفی و حسام و آقا - مقصود، برادر بزرگم آشیخ حسین است - را به زندان بردند. آن زمان واقعاً همه فکر می‌کردند که این جنایت را شاه مرتکب شده است، و بنده وقتی در همان ایام پیش آقای سپهد احمدی معروف رفتم، در خلال صحبت، گفت: مثل اینکه یک قدرت خیلی بزرگی این ترور را انجام داده است؛ یعنی، او هم فکر می‌کرد که این کار از ناحیه شاه صورت گرفته است. چون آن قدرت بزرگ، دربار بود، کس دیگر نبود. حتی خود ما هم فکر می‌کردیم ترور مسعود کار عوامل دربار باشد. در قتل مسعود ما برای او گریه کردیم. چون مسعود موقع خطر به منزل ما می‌آمد. مسعود از دست شاه، خانه ما مخفی می‌شد. منزل ما جای عجیبی بود. مقصودم خانه آشیخ حسین نیست که آن موقع در سنگلج قرار داشت. ما برادران لنکرانی خانه سه طبقه‌ای را در خیابان جامی تهران اجاره کرده بودیم و محمد مسعود و دیگران - روزبه، عباسی و... - به آنجا می‌آمدند. به اصطلاح، حرماً آمناً بود. همه آنجا بودند و [با وجود اختلاف سلیقه و مشرب سیاسی] با هم تفاهم داشتند. ما با یک شجاعتی رفتار می‌کردیم، چون در خانه را نمی‌بستیم. یک روز کیانوری گفت: چرا در را نمی‌بندید؟ ببندید، زیرا ممکن است ما موران رژیم داخل شوند. گفتم: نه، بخواهند در را بشکنند می‌شکنند. اگر باز باشد، کمتر سوءظن می‌برند. مسعود هم خیلی به بنده و برادرم، احمد، اعتقاد داشت. با من که، شب و روزی با هم داشتیم. پس از مرگش هم خیلی برایش گریه کردم؛ چون مردی بود خوش قلم، ضد شاه، و جمهوری خواه [جمهوری بی‌پسوند]... مرگ او برای برادر من، آشیخ حسین، هم خیلی ناگوار بود. خیلی روحش افسرده بود، خاصه بعداً که فهمید برادرش حسام را نیز همینها ترور کرده‌اند...

حجت الاسلام و المسلمین بیدار نیز در گفت و گو با این جانب - مورخ ششم اردیبهشت ۷۳ و آبان ۸۴ - اظهار داشتند:

روزنامه اطلاعات در دهه ۱۳۵۰ ویژه‌نامه‌ای تحت عنوان «۲۸ هزار روز تاریخ ایران و

جهان» بیرون می‌داد که در هر شماره به صورت ضمیمه‌ای در چهار صفحه قطع بزرگ منتشر می‌شد. ویژه‌نامه یادشده یک روز اعترافات خسرو روزبه را در دادسرای ارتش - در اواسط دهه ۳۰ شمسی - منعکس کرد که گفته بود: محمد مسعود را ما کشتیم. برای من سخت بود بپذیرم محمد مسعود را روزبه کشته باشد و احتمال می‌دادم که اعترافات مزبور ساختگی باشد. لذا موضوع را با آیت‌الله لنکرانی در میان نهادم و گفتم: آقا، ببینید اطلاعات از زبان روزبه چه نوشته، آیا اعترافات منسوب به وی جعلی نیست؟ گفت: شب که همه رفتند، این نکته را از من سؤال کنید. شب از ایشان پرسیدم که: آقا، واقعاً درست است که روزبه و یاران او، مسعود را کشته باشند؟ فرمود: بله، مطلب همین است و آنها می‌خواستند با کشتن مسعود، دربار را متهم کنند، و مردم هم باورشان شد که قتل مسعود کار دربار است. بعد افزود: محمد مسعود از کسانی بود که خیلی از شبها و روزها در منزل من پلاس بود - این عین عبارتی بود که ایشان به کار برد - اینجا شبهایی داشتیم. او مقالاتش را قبل از اینکه چاپ بکند پیش من می‌خواند و من مواردی را که می‌گفتم، او اصلاح می‌کرد. آن وقت، عصبانیتش را دیده بودم، خوشی‌اش را دیده بودم. (و با دست اشاره می‌فرمود که: آقای بیدار، مسعود اینجا می‌خوابید، اینجا شب را به روز می‌رساند. اینجا خانه خودش بود... تا اینکه ما را هم بردند به اتهام قتل! ایشان و توضیحاتی در شهربانی از ما گرفتند. ولی عامل قتل محمد مسعود، حزب توده بود و... چون محمد مسعود، با مبارزات خود - مخصوصاً با حمله به پالتو پوست مخصوصی که اشرف خواهر شاه آن را خریده بود - نام و محبوبیتی کسب کرده بود، اینها خواستند او را بکشند و دربار را متهم کنند. آقای بیدار، شما می‌دانید که، در منطق کمونیستها هدف وسیله را توجیه می‌کند. اینها برای بدنام کردن افراد حتی ممکن است که یک چیزی را که پیش خودشان خیلی عزیز است خراب کنند. قضیه قتل محمد مسعود به دست توده‌ایها کاملاً درست است... من به او هشدار داده بودم که مواظب خودت باش، چون ممکن است تو را بکشند.

از مدارک و اسناد موجود - خاصه روابط دیرین و سوابق گرم لنکرانی با مسعود، و نیز نوشته تند عزت‌پور در روزنامه آزادگان پس از آزادی لنکرانی از زندان - برمی‌آید که توقیف لنکرانی به اتهام ترور مسعود، در حقیقت، چنگ و دندانی بود که حکیمی به آن مرحوم نشان می‌داد تا بر سر جای خود بنشینند. بعضیها نیز مدعی‌اند که دستگیری و حبس لنکرانی‌ها در جریان ترور مسعود، در اصل، نقشه رزم آرا (رئیس وقت ستاد ارتش) برای کنترل ملاقات کنندگان با حسام لنکرانی (دوست روزبه) در زندان، و کشف

روزبه از این طریق بوده است. روزبه مدتی پیش از این تاریخ، به توسط حسام از زندان گریخته بود و بسیاری از مردم رزم‌آرا را در فرار مزبور دخیل و مؤثر می‌شمردند. رزم‌آرا برای رفع اتهام از خود مدت دو سال جاسوسهای شهربانی و ارتش را مأمور کشف و دستگیری روزبه ساخته بود، ولی این تکاپو به نتیجه‌ای نرسیده بود. ترور مسعود فرصت خوبی برای رزم‌آرا پیش آورد که حسام لنکرانی (عامل فرار روزبه) را به زندان افکند و از طریق کنترل و تعقیب کسانی که در زندان به ملاقات حسام می‌آیند، مخفیگاه روزبه را کشف و او را دستگیر کند، که این کار را نیز کرد.^۱

به هر روی، لنکرانی و برادران وی پس از ده روز از زندان آزاد شدند و، تقریباً ده سال پس از آن تاریخ، خسرو روزبه در بازجویی خود در زندان (مورخ ۱۰ مهر ۱۳۳۶) اعتراف کرد که کار ترور به توسط او و یارانش در کمیته ترور حزب توده انجام یافته است.^۲ قتل مسعود به توسط خسرو روزبه و همکارانش، ابوالحسن عباسی و...، واقعیتی مسلم است و حتی فردی چون نورالدین کیانوری نیز که از سوی فریدون کشاورز به همدستی با عوامل ترور متهم است^۳ به شرکت روزبه و یارانش در ترور مسعود صریحاً اعتراف و حتی تأکید دارد^۴ و می‌گوید جزئیات مطلب را از خانم صفا حاتمی - یکی از اعضای گروه ترور - نیز شنیده است.^۵

پس از آزادی آیت‌الله لنکرانی از زندان (۲۵ اسفند ۱۳۲۶) آقای ج. بهروز، مخبر

۱. برای شرح ماجرا ر.ک: جعفر مهدی‌نیا. نخست‌وزیران ایران (۱)، زندگی سیاسی رزم‌آرا. تهران، نشر گیتی، ۱۳۶۳. صص ۲۵۵-۲۵۷، به نقل از صفی‌پور مدیر مجله امید ایران.
۲. برای اظهارات روزبه راجع به قتل محمد مسعود، که در صفحات ۲۹-۳۱ پرونده او به خط خودش موجود است، ر.ک: روزنامه اطلاعات، ش ۹۴۸۷، ۲۰ آذر ۱۳۳۶؛ علی زیبایی. کمونیزم در ایران یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست‌ها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳. تهران، بی‌نا، ۱۳۴۳. صص ۴۳۰-۴۴۴؛ امیر اسماعیلی. جان بر سر قلم...؛ زندگینامه روزنامه‌نگار مبارز: محمد مسعود. تهران، بی‌نا، ۱۳۶۶. صص ۲۰۷-۲۲۰؛ ماهنامه جدول کتیبه، ش ۱۴۵-۱۴۶، ص ۱۲۵، مقاله محسن بهرامی بالائی. برای ترور مسعود و نقش حزب توده (با شرکت خسرو روزبه و ابوالحسن عباسی، و آمریت عبدالصمد کامبخش و برادر زنش: نورالدین کیانوری) در آن، همچنین، ر.ک: فریدون کشاورز. من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را. تهران، انتشارات خلق، ۱۳۵۷. صص ۴۲ و ۵۳؛ انورخامه‌ای. خاطرات سیاسی. تهران، نشر گفتار و علم، ۱۳۷۲. صص ۹۱-۹۳ و ۶۹۳؛ جعفر مهدی‌نیا. زندگی سیاسی محمدعلی فروغی، تهران، پانوس، ۱۳۷۱. صص ۴۶۹-۴۷۶؛ نصرالله شیفته، همان، ص ۴۱۱ به بعد.
۳. دکتر فریدون کشاورز، همان، صص ۹۱-۹۴، ۱۵۴ و ۱۵۷-۱۵۹ و ۲۳۰-۲۳۳.
۴. خاطرات نورالدین کیانوری. همان، صص ۱۴۹-۱۵۴. به گفته او در میزگرد تلویزیونی مهر ۱۳۶۲: روزبه در اظهارات خود در زندان، «واقعیهایی را بیان کرده بود که بدون خدشه بود و اعترافات خود روزبه، بالاتر از همه است و... تمام آن با واقعیتها تطبیق می‌کرد» (شیفته، همان، ص ۴۰۱؛ امیر اسماعیلی، همان، ص ۲۲۲).
۵. همان، صص ۱۵۳-۱۵۴.

مخصوص روزنامه قیام ایران، منزل لنگرانی رفت و اظهارات او را فردای آن روز تحت عنوان «ساعتی در محضر آقای شیخ حسین لنگرانی» در شماره ۲۹۲ آن روزنامه^۱، که از مطبوعات فعال و مبارز آن روزگار محسوب می‌شد، به شرح زیر انعکاس داد:

آقای شیخ حسین لنگرانی می‌گوید: من متحیرم که چرا مرا توقیف کردند. اگر شوخی بود که شوخی بسیار بیمزه‌ای بود و اگر هم غرض ورزی بود که بسیار بی‌انصافانه اجرا شد. همه مردم از فاش شدن اسرارشان بیم دارند، اما من از خدا می‌خواهم که اسرارم فاش گردد.

من سرمایه‌ای [ای] جز آبرویم نداشتم که مورد تعرض دیگران قرار گیرد. دیروز ساعت ۵ بعد از ظهر به من خبر دادند که برادران لنگرانی آزاد شده‌اند. من نخستین روزنامه نویسی بودم که وارد اطاق آقای شیخ حسین لنگرانی شدم. نمی‌دانم کدام یک از اطرافیان به گوش آقای لنگرانی رسانیدند که من خبرنگارم. هنوز درست در جای خود ننشسته بودم که آقای لنگرانی برای اینکه به طور غیر مستقیم مرا آگاه کنند به صدای بلند گفتند:

من هیچ‌گونه مصاحبه‌ای نخواهم کرد.
من هم تکلیف خود را فهمیدم و تصمیم گرفتم، بی‌آنکه خود را معرفی کنم، فقط از شنیده‌ها مطلبی برای خوانندگان امروز گردآورم.
نمی‌دانم گفت و گو چگونه آغاز شده بود که آقای لنگرانی می‌گفتند:
من تا دو روز علت توقیف را نمی‌دانستم. وقتی آمدند قرار توقیف را ابلاغ کنند، چنانکه معمول بود، علت را هم گفتند. آن وقت من خیالم راحت شد.
آقای شیخ حسین چنان آرامش و سکونی داشت که هیچ کس نمی‌توانست تصور کند ساعتی بیش نیست که از توقیف آزاد شده است. آقای لنگرانی دنباله سخن را گرفتند:

معمولاً سرمایه انسان است که مورد تعرض دیگران قرار می‌گیرد. من هیچ سرمایه‌ای که قابل تعرض باشد نداشتم جز آبرویم. آنها به این هم تعرض کردند... خدا عوضشان بدهد.

اینها گوشه‌نشینی مرا^۲ دلیل ضعف من دانستند... فکر نکردند که مقتضیات

۱. س ۴، چهارشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۲۶، صص ۱ و ۴.

۲. مرحوم لنگرانی پس از بازگشت از تبعید کرمان، و مشاهده دخالت‌های ناروای قوام‌السلطنه مدعی دموکراسی در انتخابات مجلس ۱۵، و همسویی بسیاری از آزادیخواهان یا بهتر بگوییم: آزادیخواه نمایان، با او در حزب دولتی دمکرات ایران، شدیداً از اوضاع دلزده شد و به این دلیل و دلایل دیگر، از دخالت در امور سیاسی (در

سیاسی ایجاب^۱ می‌کند که من به کنج باغی در کرج بروم...
به راستی کار سیاست ایران سهل و ممتنع شده است. دلم می‌سوزد که این
۲۰ میلیون مردم فقیر (عمداً می‌گویم ۲۰ میلیون از لُج سِر جان ملکم آن مورخ
مغرضی که در وقتی که جمعیت کشور ۴۰ میلیون بود آن را ۷ میلیون تخمین می‌زد)
جایی جز این خرابه برای زندگی ندارند^۲، حسابشان را با یک مشت حاشیه‌نشین که
در شهریور [۱۳۲۰] امتحان خود را دادند جدا نمی‌کنند...
یکی از حاضرین گفت: مردم جدا می‌کنند، ولی آنها حاضر نیستند جدا شوند...
آقای لنکرانی به گفتار خود ادامه دادند:

از همه خنده‌دارتر امروز بود. آمده بودند از من ۲۰۰۰ تومان التزام بگیرند و آزاد
کنند! گفتم: من آزادی نمی‌خواهم، من اینجا هستم تا قضیه روشن شود. اگر منظوم،
که رفتن معنا ندارد و اگر نیستم، التزام نمی‌خواهد... آنها دلشان خوش است که
بگویند لنکرانی به قید کفیل آزاد شد... آنها گمان می‌کنند حالا من از زندان خلاص
شده‌ام، نمی‌دانند من ربع قرن است که در زندان به سر می‌برم.
صحبت از «اسرار کار» به میان آمد. آقای لنکرانی گفتند: همه مردم بیم دارند که
اسرارشان فاش نشود، ولی من از خدا می‌خواهم که اسرار کارم فاش گردد... هنوز
کسی اسرار تبعید مرا [به کرمان] نمی‌داند...

وقتی در کرج بودم بارها پیش من آمدند و گفتند چرا به شهر نمی‌آیی و وارد
اجتماعات نمی‌شوی... آخر ناچار شدم به آنها جواب بدهم... گفتم می‌گویند دنیا به
دو جبهه تقسیم شده است: یکی کمونیستی و دیگری دمکراسی... این کلمه «دو
جبهه» نباید مردم را به اشتباه بیندازد... دنیا به دو جبهه تقسیم نشده است، بلکه دو
جبهه در دنیا به وجود آمده؛ کسانی هم هستند [که] جزو هیچ یک از این [دو] جبهه
به شمار نمی‌روند و ما مردم بیچاره از آن دسته هستیم.

آن وقت، آقای لنکرانی به تشریح سیاست خارجی در ایران پرداختند و چنان با
استادی از عهده کار برآمدند که مرا به شگفت انداختند. آقای لنکرانی گفتند:
انگلیسها میل به جنگ ندارند؛ زیرا جنگ به هر صورت باشد به ضرر آنهاست. اما
امریکا میل به جنگ دارد، هر چه کوشش می‌کند انگلیسها را هم به میدان بکشد
موفق نمی‌شود، چون حریف تا آخرش را خوانده است. انگلیسها از سرگرمی روسیه
در اروپا چندان بدشان نمی‌آید، چون دست آنها را در خاورمیانه باز می‌گذارد. اما

→ حد و اندازه پیش از تبعید) خودداری کرد و، در باغ خود در کرج، به نظاره عملکردها نشست، که در افکار
عمومی به عنوان نوعی گوشه‌نشینی و انزوا تلقی شد. مقصود وی از «گوشه‌نشینی»، اشاره به همین امر است.

۱. در اصل: ایجاد. ۲. در اصل: ندارد.

آمریکاییها می‌خواهند آن قدر روسها را در این حرکت سر به سر بگذارند که وارد میدان شوند و به این وسیله انگلیسها در برابر امر انجام شده‌ای قرار می‌گیرند و ناچارند مطیع آمریکا گردند.

در این هنگام آقای لنکرانی باز یاد توقیف خود افتادند و گفتند: راستی نفهمیدم چرا این طور کردند. اگر شوخی بود که شوخی بیمزه‌ای بود؛ و اگر غرض‌رانی بود که غرض‌رانی بی‌انصافانه‌ای بود....

آقای شیخ حسین لنکرانی هیچ میل نداشتند راجع به توقیف خود توضیحاتی بدهند. گویا این موضوع را چنان بیمعنی می‌دانستند که سخن گفتن درباره آن را هم زیادی می‌دانستند. هر سؤالی در این باره می‌شد بی‌جواب می‌ماند....

حرف از اصلاح اوضاع ایران به میان آمد. آقای لنکرانی گفتند:

خدا شاهد است که نجات ایران فقط در سایه خاتمه دادن به عدم رضایت‌های مردم و^۱ بی‌لیاقتیهای هیئت‌های حاکمه ممکن می‌شود. خرابی از کسی به وجود می‌آید؟ در این سرزمین که استعداد پرورش صد و پنجاه میلیون نفر را هم دارد، این ده بیست میلیون آدم نباید گرسنه بمانند. من می‌توانم، بی‌آنکه کوچک‌ترین تعرضی به ملک و مال هیچ فردی بشود، همه مردم را مکان و خوراک و پوشاک بدهم...
گفت و گو همچنان ادامه داشت که من از جا برخاستم.

* * *

من رفته بودم که خبری از علل توقیف و چگونگی آزادی برادران لنکرانی به دست آورم؛ ولی وقتی از منزل ایشان بیرون آمدم، جز آن، خیلی خبرهای دیگر هم داشتم.

لنکرانی و مسعود: نقاط افتراق

از مشترکات مسعود و آیت‌الله لنکرانی به حد کفایت سخن گفتیم. مع‌الوصف، باید خاطر نشان سازیم که آن دو، به لحاظ دیدگاههای فکری و اعتقادی، و حتی روشهای سیاسی و مبارزاتی، تفاوت‌هایی با یکدیگر داشتند که بعضاً اساسی و بنیادین بود. مثلاً محمد مسعود، به لحاظ فکری و معرفتی - آن‌گونه که محتویات آثار وی نشان می‌دهد - از معارف و احکام دینی، شناختی نازل و سطحی و بعضاً وارونه داشت و، همچون بسیاری از روشنفکران این دیار، پیش از آنکه به فهمی استوار و متعالی از «سنت» دست یابد، به انگیزه یا بهانه اصلاحات اجتماعی، به نقد و احیاناً طرد سنت زده بود؛ اما

۱. در اصل: و با.

لنکرانی، به یمن تحصیلات عالی مذهبی، معاشرت با عالمان برجسته، و انس طولانی با منابع اصیل دینی (قرآن کریم، نهج البلاغه، ادعیه اسلامی، و کتب فقهی نظیر «قواعد» شهید اول) درک و برداشتی بسیار پخته و مترقی از مذهب تشیع، و سنن و احکام و شعائر آن داشت (حقیر، خود از نزدیک، نمونه‌هایی از درک عمیق و متعالی لنکرانی از آیات و روایات و سنن و شعائر اسلامی را شاهد بوده‌ام) و برپایه این درک متعالی، نجات و سعادت مردم را تنها در سایه شناخت عمیق معارف شیعی، و عمل به احکام و مناسک آن، قابل حصول می‌دانست. او یک فقیه بود که از بُنِ جان به «کمال و جامعیت» دین اسلام (البته اسلام تشیع)، و کارآمدی احکام و شعائر و سنن آن، اعتقاد داشت و انرژی عظیم نهفته در آنها برای پیشبرد اصلاحات اجتماعی و مبارزه با استبداد و استعمار را به‌خوبی می‌شناخت و از آن در حدّ توان، بهره‌برداری می‌کرد.

البته، چنانکه در شماره پیشین فصلنامه (میراث قم...) نیز گفتیم، چنین نبود که مسعود یکسره بر دین و دینداری قلم سرخ کشد، چنانکه فی‌المثل اعتقاد به اساس اسلام به عنوان کامل‌ترین دین از ادیان الهی، و تجلیل از امیرمؤمنان علی علیه السلام به عنوان پیشوای عدل و آزادی را حفظ کرد و، به ویژه در آخرین سال عمر، از آنها به کرات دفاع نمود.

به هر روی، مسعود هم یک ایرانی مسلمان شیعه (هرچند سست اعتقاد و فاقد اطلاعات ژرف و گسترده مذهبی) بود که در خانواده و محیطی مذهبی (= قم) پرورش یافته بود و، افزون بر این، همچون دیگر هموطنانش، در مسیر زندگی، بارقه‌هایی از آثار مثبت و مفید دین و روحانیت را شهود و تجربه می‌کرد. یکی از آن بارقه‌های مثبت وجود همین آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی بود که مسعود به هوش و درک بالای سیاسی و ساده‌زیستی و شجاعت و استواری وی در ستیز با استبداد و استعمار ایمان داشت و در سیمای او جلوه‌ای از دینداری واقعی و روحانیت اصیل را مشاهده می‌کرد.

ضمناً باید خاطر نشان ساخت که دوستی و روابط مسعود با لنکرانی مسلماً در مسعود بی‌تأثیر نبود و در این زمینه، برای نمونه، می‌توان از وصف عاشقانه مسعود راجع به مولای متقیان (ع) در سرمقاله مهمّ و کوبنده‌ی وی (مندرج در مرد امروز، شماره ۶۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۵) یاد کرد که در ادبیات مسعود بیسابقه بوده و قرابت زیادی با افکار و ادبیات ولایی لنکرانی دارد؛ چنانکه بعید نیست که محمد مسعود، پاره‌ای از وقایع مربوط به اوایل عصر دیکتاتوری رضاخانی را، که به تناسب بحثها و انتقادات خود از هیئت حاکمه ایران در عصر پهلوی (پدر و پسر) نقل می‌کند، از لنکرانی گرفته باشد که «صندوق سیاه» و «گنجینه اخبار و اسرار» تاریخ آن دوران بود. نظیر این مطلب که در شماره ۳۳ مرد امروز

(مورخ ۵ خرداد ۱۳۲۴) می نویسد که: محمد درگاهی همان کسی است که هنگام ساختن بخش نوبنیاد زندان قصر و به هنگامی که حسن مستوفی (مستوفی الممالک)، حسن و حسین پیرنیا (به ترتیب: مشیرالدوله و مؤتمن الملک پیرنیا) از وکالت قلابی و ساختگی انتخابات دوره هفتم مجلس شورا استعفا دادند و اولین ضربه کاری را به دستگاه دیکتاتوری نوبنیاد رضاخان وارد ساختند، او در بالاخانه‌های سمت شرقی شهربانی فریاد می‌کشید: این زندان را برای مشیرالدوله و مؤتمن الملک ساخته‌ام و مردم خواهند دید چطور از این رجال خائن... انتقام خواهم گرفت!

مصاحبه منتشر نشده محمد مسعود (در اواخر عمر) با آیت‌الله لنکرانی

نصراالله شیفته، همکار محمد مسعود، می نویسد:

چند روز پیش از ترور مسعود (احتمالاً روز دو شنبه ۱۲ یا سه شنبه ۱۳ بهمن ۱۳۲۶) بود که مسعود به من اطلاع داد ساعت ۳ بعد از ظهر در اداره حاضر شوم. در سر ساعت مسعود به دفتر مرد امروز آمد. به اتفاق با اتومبیل خودش به کنار پارک سنگلج به خانه محقر و گلی شیخ حسین لنکرانی رفتیم....

در آن ایام که روابط مسعود و قوام سخت تیره بود و لنکرانی در آن روزها مطالبی راجع به قوام و عملیات خلاف قانون وی انتشار داده بود. به همین مناسبت مسعود تلفنی از شیخ حسین لنکرانی وقت ملاقات برای این مصاحبه گرفته بود که طی آن مطالبی از قوام، مظفر فیروز و اوضاع متجاسرین آذربایجان و جلسات پیشه وری و فیروز و قوام و غیره در اختیار ما قرار دهد. پس از آنکه در زدیم، مستخدمی ما را به درون خانه هدایت کرد. پس از عبور از سالنی وارد اتاق کوچکی شدیم که شیخ حسین لنکرانی در آنجا بود. در آن موقع جوانی که گویا به تازگی از اروپا آمده بود [و] وقایع بمبارانهای متفقین را در آلمان شرح می‌داد، در آنجا بود. وی پس از چند لحظه خارج شد. در این موقع یک سینی غذا آوردند، غذایی بسیار جالب محتوی چند تکه نان سنگک، مقداری کدو حلوایی پخته، مقداری نمک در داخل یک نعلبکی و چند پیاز! این خود باعث تعجب ما شد که بلافاصله شیخ حسین لنکرانی معذرت خواست و گفت در چنین ساعتی ناهار می‌خورد.

پس از دقایقی چند که آن غذا (!) ^۱ صرف شد آشوخ حسین به آن مستخدم دستور داد که کسی وارد اتاق نشود. در این موقع شیخ حسین لنکرانی رو به مسعود کرده و گفت: آیا ما تنها هستیم و می‌توانیم صحبت کنیم؟

۱. پراتنز و علامت تعجب، از خود آقای شیفته است.

مقصود وی از این پرسش آن بود که با حضور من آیا می‌توان مسائل را مورد بررسی قرار داد. مسعود بلافاصله اظهار داشت: شیفته همکار من است، هیچ‌گونه مانعی ندارد که صحبت‌های خودمان را آغاز کنیم.

در این موقع لنکرانی مقداری کاغذ کاهی که روی طاقچه بود برداشت؛ آن را نگاه می‌کرد. سپس مسعود سؤالات خود را آغاز کرد و من آنها را روی کاغذ یادداشت می‌کردم. پرسش و پاسخها بدین قرار بود:

۱. روابط پیشه‌وری، فیروز و قوام‌السلطنه تا چه حدودی بوده است؟

۲. بین آنها موافقتنامه محرمانه‌ای وجود داشته است؟

۳. روسها تا چه اندازه در این جلسات مداخله داشته و سفارش می‌کرده‌اند؟

۴. مظفر فیروز چه نوع عاملی است و متکی به کدام سیاست خارجی بوده است؟

۵. چرا شما را به کرمان تبعید کردند؟

۶. نظر شما نسبت به قوام‌السلطنه چیست؟ و از این قبیل پرسشها...

مصاحبه ما بیش از دو ساعت به طول انجامید. لنکرانی به خاطر هوش و استعداد خاصی که داشت از دادن برخی از پاسخها به نحوی خودداری می‌کرد و به برخی دیگر جواب مبهم می‌داد. گاهی اوقات ضمن سخنان خود می‌گفت: افزایش برخی از مسائل سیاسی جاری به صلاح مملکت نیست. با این تفصیل، مصاحبه ما بیش از سه صفحه بزرگ را پر ساخت. پس از اتمام مصاحبه، ما برخاستیم.

شیخ حسین لنکرانی در آنجا با لحن سیاست‌مآبانه‌ای گفت: از آنجا که ممکن است در پرسش و پاسخها، برخی از مطالب از قلم افتاده باشد، برای آنکه این مصاحبه کامل و جامع باشد اجازه بدهید این یادداشتها نزد من بماند، من آن را به دقت مرور می‌کنم. بعداً آقای شیفته مراجعه کند و آن را برای چاپ تحویل ایشان بدهم. مسعود، که در برابر یک خواهش ویژه‌ای قرار گرفت که قابل رد نبود، موافقت کرد. آن اوراق را من به لنکرانی دادم و به اتفاق مسعود خداحافظی کرده و از خانه خارج شدیم. همین که وارد اتومبیل شدیم و به راه افتادیم مسعود رو به من کرده و گفت: «شیخ حسین لنکرانی مردی سیاستمدار، باهوش و زرنگ است».

ما به دفتر روزنامه بازگشتیم. روز بعد با مداد من به شیخ حسین لنکرانی زنگ زدم که آیا یادداشتها حاضر است و برای گرفتن آنها مراجعه کنم؟ وی با دیپلماسی خاص و صدای ضعیفی چنین جواب داد: من دیشب مریض بودم، متأسفانه فرصت دوباره خوانی پیدا نکردم، بعد از ظهر به من تلفن کنید! بعد از ظهر آن روز دوباره به وی تلفن کردم، باز هم جوابها همان بود که صبح دریافت داشتیم... از آنجا که آن روز مسعود در دفتر روزنامه بود ماجرا را به وی گفتم. او در جوابم گفت: دیگر لازم نیست به وی

تلفن کنید... اگر شیخ حسین لنکرانی متن مصاحبه را فرستاد فیها و الاً مطالبه مجدد دیگر ضرورتی ندارد. بدین طریق من از مطالبه متن آن مصاحبه خودداری کردم و لنکرانی هم دیگر آن را برای ما نفرستاد و حرفی هم راجع به آن نزد... بدین طریق ماجرای مصاحبه ما با شیخ حسین لنکرانی که از سیاستهای دولت [قوام] و پیشه وری و شوروی و حزب توده اطلاعات بسیاری داشت پایان گرفت و انتشار نیافت. البته من و مسعود به یک سلسله اطلاعات پشت پرده در روابط این عوامل (یعنی قوام، فیروز، پیشه وری، حزب توده، شوروی) آگاه شده بودیم که انتشارش در آن ایام می‌توانست به خیلی از ابهامات سیاسی روز پایان دهد، که چنین نشد.^۱

خوشبختانه مصاحبه مزبور، به خط خود آقای شیفته، در اوراق به جامانده از مرحوم لنکرانی یافت شده و متن آن را ذیلاً می‌خوانید. گفتنی است که، اظهارات آیت‌الله لنکرانی، در این گفت‌وگوی تاریخی، مشحون از اشارات و نکات ظریف و پیچیده تاریخی است که فهم آنها نیاز به اطلاع کافی از جریانهای سیاسی آن روزگار، و مواضع لنکرانی نسبت به آن جریانات، دارد. متأسفانه، در این مجال کوتاه، امکان بازگویی و تحلیل رخدادهای آن دوران، آن هم از دیدگاه لنکرانی (که مصاحبه زیر معطوف به آنهاست) وجود ندارد و باید در فرصتی جداگانه تفصیلاً بدان پرداخت. عجزاً برای روشن بودن کلیات مسائل مطرح شده در مصاحبه باید خاطر نشان ساخت که:

توضیحاتی درباره مصاحبه مسعود با لنکرانی

اشغال آذربایجان از سوی ارتش سرخ و تشکیل حکومت خودمختار در آن از سوی فرقه دمکرات آذربایجان با حمایت صریح شوروی در ۱۳۲۴-۱۳۲۵، یکی از حوادث مهم و عبرت‌انگیز تاریخ است که کتابها و مقالات بسیاری درباره آن نگارش یافته ولی دفتر بحث همچنان صفحات سفید بسیار دارد. تلقی بسیاری از افراد^۲، آن است که حل این بحران به دست قوام‌السلطنه (نخست وزیر وقت ایران) صورت گرفت و او بود که، با بازی هنرمندانه‌اش، سر استالین کلاه گذاشت و حریف را در شطرنج سیاست مات ساخت. اما نظریه دیگری وجود دارد که قوام را نه تنها منجی ایران در این بحران

۱. نصرالله شیفته، همان، صص ۱۱۹-۱۲۱.

۲. نظیر ابوالحسن عمیدی نوری، رحیم زهتاب‌فرد، نصرالله سیف‌پور فاطمی، ابوالحسن ابتهاج، کریم سنجابی، باستانی پاریزی و دیگران.

نمی‌داند بلکه به نحوی همدست و شریک جرم مسیبان آن نیز می‌شمارد. از جمله صاحبان این نظریه، آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی می‌باشد که اتفاقاً خود از صحنه گردانان حوادث آن روزگار بوده است.

لنکرانی از وکلای فعال مجلس ۱۴ است که در روی کار آمدن قوام و چینش کابینه‌اش - بهمن ۲۴ - نقش داشت و در مذاکرات پیشه‌وری در بهار ۲۵ با دولت قوام، به عنوان نماینده دولت، حاضر بود. وی در دوران اشغال آذربایجان برای رفع این غائله تلاشها داشت و در این راه، از جمله، می‌کوشید از تضاد آمریکا و انگلیس با روسیه بهره جوید. در همین راستا نیز در مرداد ۲۵ به دستور قوام، به کرمان تبعید شد و پس از بازگشت از تبعید هم در برکناری قوام از قدرت - ۱۳۲۶ - مؤثر بود. چنین کسی قاعدتاً باید حرفهای زیادی درباره لایه‌های پنهان آن برهه حساس از تاریخ داشته باشد.

لنکرانی نسبت به قوام، و به ویژه دستیارش مظفر فیروز، دیدگاهی شدیداً منفی داشت. قوام را سیاستمداری مستبد، کژاندیش و دارای اشتباهات فاحش و مکرر در سیاست داخلی و خارجی می‌شمرد و مظفر فیروز را عامل انگلیسیها در دستگاه روسها قلمداد می‌کرد.^۱ وی معتقد بود که غائله آذربایجان به تدریج ابعادی وسیع‌تر یافته و تا

۱. دیدگاه لنکرانی درباره مظفر فیروز را اظهارات ایرج اسکندری، تقی‌زاده، مشفق کاظمی، ابوالفضل قاسمی و فریدون کشاورز، تأیید می‌کند. اسکندری - از سران حزب توده و نیز یکی از همکاران مظفر در دولت قوام - مظفر را «عامل اینتلینجنس سرویس» یعنی سازمان جاسوسی و اطلاعاتی انگلستان می‌شمارد (خطرات ایرج اسکندری، همان، ۱۳۷۲، ص ۲۳۵) و تقی‌زاده نیز که در جریان شکایت بحق ایران از حضور نامشروع ارتش سرخ در ایران (در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵) به سازمان ملل و شورای امنیت، و بهره‌گیری از تضاد آمریکا و روسیه برای حل غائله آذربایجان، همراه حسین علاء نقش مؤثری داشته است، از مظفر فیروز به عنوان «شخص شرور و فتنه‌انگیزی» یاد می‌کند که از طریق تفتین و تحریک قوام‌السلطنه، مانع پیگیری شکایت ایران می‌شد (زندگی طوفانی (خطرات سید حسن تقی‌زاده). به کوشش ایرج افشار. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۲، صص ۲۷۶-۲۷۷). تقی‌زاده در این دیدگاه منفی، میان دیپلماتهای آگاه وقت، تنها نیست و برای نمونه، مرتضی مشفق کاظمی، کارمند عالی‌رتبه وزارت خارجه ایران، ضمن اشاره به ضدیت مظفر فیروز با حسین علاء (سفر وقت ایران در آمریکا، که در طرح شکایت ایران از شوروی در شورای امنیت اصرار داشت)، می‌نویسد: «مظفر فیروز... برای جلب نظر روسها حاضر بود از هیچ اقدامی فروگذاری نکند. چنانکه چندی بعد هم مرشد و رهبر دیروز خود یعنی آقای سید ضیاء‌الدین را در اثر درخواست روسها در بازداشت دید و به روی خود نیاورد!» (مرتضی مشفق کاظمی. روزگار و اندیشه‌ها. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۶).

تحقیقات پژوهشگران، حتی حاکی از جاسوسی و خبرچینی مظفر فیروز در کابینه قوام بر ضد برخی از وزیران توده‌ای - ایرج اسکندری - است. ر.ک: «سراغاز پشتیبانی آمریکا از حکومت فردی در ایران»، دکتر حبیب لاجوردی، ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، مندرج در: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱۷-۱۱۸، صص ۷۷-۷۸). مهم‌تر از همه، می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که مظفر فیروز به توسط هارولد نیکولسن - احتمالاً در اوایل مه ۱۹۴۵ برابر اردیبهشت ۱۳۲۴ - به سفارت انگلیس نوشته و کاملاً گویای نقش

مرز تجدید قرارداد ۱۹۰۷، تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس، پیش رفته بود. طراح اصلی این سناریو نیز انگلیسیها بودند و سخنرانی مزورانه و تحریک آمیز بوین، وزیر خارجه بریتانیا، در مجلس عوام لندن (اسفند ۲۴)، که متعاقب تشکیل کمیسیون سه جانبه در مسکو (دی ۲۴) صورت گرفت، جلوه بارز این امر بود. لنکرانی (برخلاف تحلیل مثبتی که نوعاً نسبت به عملکرد قوام در قضیه نجات آذربایجان ابراز می شود) قوام را، به ویژه در اوایل امر، به نحوی شریک صحنه گردانان سناریوی تجزیه ایران می انگاشت و نقش او و مظفر فیروز را به نوعی مشابه نقش وثوق الدوله و نصرت الدوله - پدر مظفر فیروز - در قرارداد ۱۹۱۹ ارزیابی می کرد. در گزارش ساواک از اظهارات لنکرانی در جلسه با جمعی از روحانیون مبارز تهران - از جمله: شهید آیت الله سعیدی - مورخ ۲۰ اسفند ۱۳۴۷، می خوانیم که:

لنکرانی، ضمن رد کردن «اتکاء» به بیگانگان، «انتفاع» زندانه از آنها را برای پیشبرد مصالح ایران روا دانست و افزود: «مسلمانان باید - از شرق و غرب - استفاده کنند و سواری ندهند... در این موقع سعیدی گفت مثل قوام السلطنه که کلاه سر روسها گذاشت. آقای لنکرانی از این صحبت برآشفتم و گفتم: من کلاه سر روسها گذاشتم، قوام خائن بود؛ در نقشه تجزیه ایران به قوام قول داده بودند در قسمت مرکزی رئیس جمهور بشود. من چند شب نخواستیم تا کار خودم را کردم. سعیدی گفت پس شاه باید از شما قدردانی کند؛ جواب داد هدف من بالاتر از آن است. من برای وطنم این کار را کردم و افتخار هم می کنم که ثابت ماندم. چند مرتبه روسها حاضر شدند برای من هواپیمای اختصاصی بفرستند که به مسکو بروم ولی هر بار به بهانه ای رد کردم...»^۱.

لنکرانی، همچنین، در یادداشت های به جا مانده از وی و نیز مصاحبه منتشر نشده اش با محمد مسعود، به این مطالب اشاره دارد.

→ استعماری او است. در این نامه، پس از شرح سوابق تحصیلی خود در مدرسه هاروارد و دانشگاه کیمبریج، و دوستی دیرینش با انگلیس، سوابق سیاست انگلستان را از ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۵ مرور کرده خطر روسیه را توضیح می دهد و از انگلیسیها می خواهد سیاست خود را در ایران تقویت کنند و محکم بایستند (انور خامه ای. سالهای پراشوب... بخش چهارم: وضع سیاسی و اجتماعی ایران در دوران اشغال. تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۱. ج ۴، ص ۲۵). درباره مظفر فیروز و مواضع و روابط استعماری او همچنین ر.ک، ابوالفضل قاسمی. الیگارش یا خاندانهای حکومتگر، ۱: خاندان فیروز، فرمانفرمایان، تهران، رز، بی تا. ص ۱۰۱ به بعد؛ فریدون کشاورز. من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را. تهران، خلق، ۱۳۵۷. صص ۴۵-۵۰؛ محمد ابراهیم باستانی پاریزی. شاهنامه آخرش خوش است! تهران، عطایی، ۱۳۷۲. صص ۱۷۲-۱۷۵.

۱. ر.ک، شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳. صص ۱۶۰-۱۶۱.

در ویژه‌نامه ایام، شماره ۲۱، ضمن تبیین نقش پیچیده و مدبرانه لنگرانی در بهم زدن نقشه اشغال آذربایجان، متن یادداشت تاریخی مهمی از وی در همان ایام را برای اولین بار منتشر ساخته‌ایم. اینک نیز توجه شما را به متن مصاحبه منتشر نشده و بسیار مهم مسعود با لنگرانی جلب می‌کنیم. مطالب مصاحبه در هفت برگ کاغذ کاهی طوماری بلند درج شده و کتابت آن نیز به توسط نصرالله شیفته انجام گرفته است:

متن مصاحبه

س: چون در روزهای اخیر کمتر مردم به واسطه دوری جناب عالی از تهران به نظریات و عقاید شما اطلاع پیدا می‌کردند، اگر ممکن است نظر شما نسبت به ایام اخیر کابینه قوام السلطنه چه بود؟

ج: اگر اجازه بفرمایید همین معنی را که در نامه مختصر خودم، که قدری قبل از سقوط دولت آقای قوام السلطنه در جراید منتشر شد نوشته‌ام، عیناً تکرار کنم: از روی کار آمدن قوام السلطنه به جهاتی که رجال آشنا به سیاست ملکی متوجه‌اند متأسف نیستیم و از برکناری قوام السلطنه هم از لحاظ بی‌اعتنایی ایشان به قانون و اصول آزادی و قائل نشدن و قهر و احترامی نسبت به حاکمیت ملی و رویه عمد و یا شبه عمد ایشان در توسعه فساد و خرابیهای متنوع داخلی و علل دقیق دیگر ملالتی ندارم. آنچه گفته‌ام و باز هم می‌گویم که قوام السلطنه متخصص خرابکاری در سیاستهای داخلی است^۲ و این اظهار عدم ملالت از برکناری ایشان مستلزم ترتب مسئولیتی از این حیث در آتیه برای من نخواهد بود؛ زیرا در عملی که وارد نشده‌ام ضمانتی هم نخواهم داشت، ولی صراحتاً می‌گویم که، در هر صورت، این طرز حکومت قابل تحمل و قابل دوام نیست.

س: با آشنا بودن به روحیه و طرز حکومت آقای قوام السلطنه، چه چیز شما را ملزم به حمایت از ایشان و کوشش در روی کار آمدن مشارالیه نمود؟

ج: اما راجع به حمایت و تصدیق یا تکذیب آن، چون مستلزم افشای اسراری

۱. ضمیمه روزنامه جام جم، مورخ ۹ آذر ۱۳۸۵، صص ۲-۵ و ۱۴.

۲. حدود چهار سال و نیم پس از این گفت و گو، یعنی در تیرماه ۱۳۳۱ش، قوام السلطنه با پذیرفتن مسئولیت نخست‌وزیری به جای دکتر مصدق، و صدور آن اعلامیه مشهور و ناشیانه «کشتیان - یاکشتیان - را سیاستی دگر آمد» مبنی بر هتاک و خشونت نسبت به رهبران دینی و سیاسی نهضت ملی کردن صنعت نفت، خود را برای همیشه، آماج خصومت و کینه ملت قرار داد و با این عمل، ثابت کرد که، به رغم حضور بیش از نیم قرن در عرصه سیاست و تصدی مقامات عالی حکومتی، چنانکه لنگرانی گفته بود، فاقد هرگونه پختگی و درایت سیاسی است.

است که تنها در دسترس خودتان نخواهد بود بلکه در اختیار روزنامه گذارده خواهد شد اجازه بفرمایید خودداری کنم و ضمناً از شما خواهش کنم یک مرتبه دیگر هم این سؤال را از خودتان بفرمایید.

س: در اینکه هر فرد وطن پرست و علاقه مند به حفظ استقلال و حیثیت مملکت در آن تاریخ حس می کرد که از حمایت یا حداقل بیطرف ماندن برای پیشرفت قوام السلطنه ناگزیر است حرفی نیست؛ ولی مردم علاقه مندند بدانند آیا در ایجاد آن مشکلات هم قوام السلطنه ذینفع بوده یا به کلی از جریان برکنار [بود]، و با حسن نیت وارد به کار می شد؟

ج: من برای قوام السلطنه معتقد به داشتن قوه تشخیص نفع و ضرر نبوده و نیستم و عواقب سوء هر مقدمه ای که او شروع کرده مصدق این نظریه است و به همین جهت بود که قبل از رفتن به مسکو یعنی موقعی که از مجلس برای حرکت به مسکو خارج می شد کلمات مختصری را که در حال مرض و ناخوشی روی درشکه، راجع به اینکه اگر قوام السلطنه کنترل نشود و تحت مراقبت نماند خطرناک است، اشعار داشتم. جراید وقت حاضر است؛^۱ حتی یکی از جراید که خبری را که اشتباهاً در اختیار گرفته بر خلاف تمام بقیه جراید از لحاظ اینکه به نفع شخص قوام السلطنه تمام شود عباراتی را نقل کرده بود، در همان روزنامه اشتباه او را اصلاح کردم.^۲

۱. ایران ما، ش ۴۶۸، ۲۹ بهمن ۱۳۲۴، صص ۱ و ۴. تحت عنوان «زنده باد آزادی در مجلس دیروز»، جریان آمدن باشکوه قوام السلطنه به مجلس ۱۴ و معرفی کابینه خود به نمایندگان را شرح داده و پس از ذکر نطق قوام و لیست وزرای او و پاسخ رئیس مجلس (سید محمد صادق طباطبایی) و ختم مجلس می نویسد: «وقتی که نمایندگان از جلسه خارج می شدند برای نمایندگان آزادیخواه نیز احساسات صمیمانه ای ابراز می شد و از جمله برای آقایان ایرج اسکندری، پروین گنابادی، شهاب فردوس، مهندس فریور، لنگرانی، دکتر مصدق، دکتر کشاورز [و] کامبخش ابراز احساسات گرمی می شد و بعضی از آنها را نیز بر روی دست بلند کردند. لنگرانی در بیرون مجلس و در موقعی که سوار درشکه شده بود، چند کلمه برای مردمی که او را احاطه کرده بودند و برای او زنده باد می کشیدند صحبت کرد و در پاسخ آنها گفت: «زنده باد شماها». در ضمن گفت: «علاوه بر اینکه از قوام السلطنه و دولت او پشتیبانی می کنید، باید در کار او نظارت هم بکنید و اعمال دولت را کنترل نمایید. باید حرکات ملی را مراقبت کرد و نباید به دنبال شخص برویم. باید برای آزادی و استقلال ایران عزیزمان فداکاری کنیم. زنده باد آزادی».

۲. اشاره مرحوم لنگرانی به روزنامه داریا است که آن روزها به علت توقیف بودن، زیر نام فروغ منتشر می شد. مخبر پارلمانی داریا در صفحه ۴ روزنامه فروغ (س ۱، ۲۹ بهمن ۲۴، ش ۶۹) تحت عنوان «قوام در میان مردم» ضمن شرحی پرآب و تاب از تظاهرات مردم در برابر مجلس به نفع قوام نوشت: پس از رفتن قوام «سپس شیخ حسین لنگرانی برای جمعیت نطق می کرد. صداهای زنده باد قوام و طرفداران وی فرصت سخن را به وی نمی داد، ولی لنگرانی چون مریض بود از جمعیت تقاضا نمود که اندکی از ابراز احساسات خودداری کنند و سپس شرحی از اقدامات پسندیده قوام که مورد نظر تمام عناصر میهن پرست است بیان

س: آیا به عقیده جناب عالی آن کنترلی^۱ را که می‌فرمودید در مورد قوام السلطنه لازم است و در صورت نبودن، خطرناک بود، به عمل آمد یا خیر؟ و اگر آمد در سیاست داخلی و خارجی او بود یا نه؟ و تا آخر ادامه داشت یا تا یک زمانی بود و بعد.^۲

ج: اما اعمال کنترل، من مدعیم که فقط از ناحیه من و دوستان و بستگانم از بدو تشکیل کابینه‌اش شروع شد که مقدمه برخوردن به فرعونیت قوام السلطنه شد و [مایه] کینه مخفی او گردید، و اما راجع به اینکه چه موقعی کارهای او خوب بوده و چه موقع بد، چون قوام السلطنه نظام فکری ندارد و نظام وقتی هم تابع نظام فکری است، بر روی یک زندگانی مشوش و شترگره چطور می‌شود روی وقت و اوقات حکم صادر نمود، ولی این را می‌گویم که قوام السلطنه از تصادفات هم فایده‌های زیادی برده و به جای اینکه زمینه موقعیت خود قرار دهد و سیله غرور و نخوت خود قرار داده. قوام السلطنه اگر استثنائاً کارهای خوبی در تاریخ دوره او ثبت شده باشد همان کارهایی بوده که مردم دیگری که عشق و علاقه آنها را قانع می‌کرده که فقط به اجرای مقصودشان دلخوش باشند نه استناد آن به خودشان، افتخار آن هم متوجه همان اشخاص خواهد بود و من مطمئنم که تاریخ مخفی‌ترین جریان را اعلام خواهد کرد.^۳

س: از اشخاصی که قوام السلطنه را یا کنترل می‌نموده یا حداقل طرف شور و اعتماد او بوده و مورث جار و جنجالی شد و اشخاصی مثل سید ضیاء و دکتر

→ کرد و، در حالی که بدنش تکان می‌خورد مردم را به پشتیبانی از قوام دعوت می‌کرد...».

بلافاصله در شماره بعد آن روزنامه (فروغ، ش ۷۰، ۳۰ بهمن ۲۴، ص ۱) تحت عنوان «نامه آقای لنکرانی»، با تذکر اصلاحی زیر از سوی لنکرانی خطاب به روزنامه روبه‌رو می‌شویم: «دیروز در آن جریده شریفه راجع به جریانات مجلس در قسمتی از اظهارات مربوط به این جانب اشتباهی رخ داده و این طور مرقوم رفته است: «و سپس شرحی از اقدامات پسندیده قوام که مورد نظر تمام عناصر میهن‌پرست است بیان کرد و در حالی که بدنش تکان می‌خورد مردم را به پشتیبانی از قوام دعوت می‌کرد». در صورتی که اظهارات این جانب در این قسمت به طریق ذیل است که خیلی از جراید هم نقل نموده‌اند: «هموطنان، حتماً باید توجه داشته باشید و تحت تأثیر احساسات غیر مفید واقع نشوید - باید ضمن اینکه از دولت آقای قوام السلطنه پشتیبانی می‌کنید کارها و عملیات کابینه را هم تحت کنترل قرار دهید و دولت قوام باید مواظب خود باشد که تحت تأثیر عناصر ناصالح واقع نشود و بایستی ماها هم مواظب اوضاع باشیم و در راه آزادی و استقلال ایران، آنی غفلت نکنیم» و این شرح تقدیم شد که با درج آن بر امتنان این جانب بیفزایید. با تقدیم احترامات، ش. حسین لنکرانی».

۱. در اصل، همه جا: کنترل.

۲. جمله به همین‌گونه که می‌بینید ناقص است.

۳. در اینجا سؤال بی‌پاسخ زیر را آورده و ظاهراً خط زده است. س: امروز با اینکه تمام افراد مطلع سیاست داخلی قوام را تقبیح می‌کنند در قضاوت راجع به سیاست خارجی قوام السلطنه عاجزند. به عقیده شما قوام السلطنه را در سیاست خارجی او چگونه باید قضاوت نمود؟

طاهری و صمصام بختیاری و دیگران به دست او توقیف شدند مظفر فیروز بود. عقیده شما درباره او چیست و او چه رُلی بازی می‌کرد؟

ج: من پس از اینکه بوین، وزیر خارجه انگلستان، در کنفرانس ثلاث اشاره به لزوم توجه بیشتری به زبان و ملیت و خصوصیات نژادی کرد و ترک و عرب در ایران کرد، تحوّل مظفر فیروز پسر نصرت‌الدوله را هم با یک پشتک سریع بعد از آن نطق می‌دانم. من همه جا گفته‌ام، شاید در مجلس هم گفته باشم، که انگلستان کوشش داشت موقعیتی را که در ایران در ضمن مبارزه سیاسی از دست داده بود به وسیله دوستی و نزدیک شدن به حریف، آن موقعیت را تجدید نماید. من مدّعیم که لیاقت یک طرف، وسیله غلبه او نشد؛ بلکه ضعف سیاسی طرف دیگر، او را موفق کرده است.

من معتقدم که انگلستان خواست مکتب جنوب ایران را از شمال ایران شروع نماید و باز هم معتقدم که مظفر فیروز یعنی ایستلیجنت [ایستلیجنت] کمونیست ما موریت داشته و دارد که در کسوت دوستی با رقیب اربابان خود، به وسیله تشویق آنها به خبطها و اشتباهات، روز به روز موقعیت رقیب آنها را خراب‌تر سازد. من می‌دانستم که این رویه‌ای که از طرف مظفر فیروز تأیید می‌شد رویه‌ای است که اربابهای او هر دو طرف قضیه را به نفع خودشان می‌دانستند؛ یعنی اگر حریف به همان عنوان غلبه کرد، جنوب به نفع آنها نسخه ثانی شمال می‌شد و اگر هم غلبه نمی‌کرد به روزی می‌افتاد که الآن می‌بینید. و من به شما اطمینان می‌دهم که یک روزی تاریخ متوجه خواهد شد که این موقعیت مظفر، در چسباندن خود به دستگاه این طرف، چه اسراری را که طرف مقابل عاجز از کشف آن بود در اختیار او گذارده است. خواهش می‌کنم این عبارت از فوق‌العاده اخیر مظفر فیروز که از ژنو—که ما من خوبی است— به تهران فرستاده و تحت عنوان فوق‌العاده، فوق‌العاده رعد امروز منتشر شده نقل بفرمایید: «... گزارشات این جانب به عنوان رئیس دولت که شماره و تاریخ آنها تماماً حاضر می‌باشد متضمّن کلیه جریانات سیاسی دنیا و خصوصاً سیاست اتحاد جماهیر شوروی و تشریح مناسبات کشور مزبور با دول انگلوساکسون با ذکر اطلاعات دقیق و محرمانه که به وسایل مخصوص و مطمئنی به دست می‌آورده‌ام بوده است».

حالا من از شما خواهش می‌کنم که این عبارت به وسایل مخصوص و مطمئنی که او در مسکو در اختیار گرفته، آن وسایل مطمئن و مخصوص تصور می‌فرمایید مربوط به کجا و متعلق به چه جا باشد؟ من مظفر فیروز را متقلّب دیوانه‌ای می‌دانم،

۱. در اصل: باید.

و همین، دلیل جنون. اگر این وسایل مخصوص که می‌گوید از ناحیه مسکوی‌ها در اختیار او قرار گرفته باشد چه عرض کنم؟ و اگر از ناحیه دیگران در مسکو باشد، که به طریق اولی چه عرض کنم؟!

س: آیا مظفر فیروز در این بازی تنها بود یا همدستان دیگری نیز داشته است؟
ج: البته مأمور هر دستگاهی افرادی هم در اختیار دارد. مسلماً فرد مرموز، دارای وسایل مرموز و افراد مرموزی هم خواهد بود؛ ولی فعلاً مرا از تصریح آنچه که شاید بدانم معاف دارید!

س: آیا قوام السلطنه خود متوجه [بود] در بازی [ای] که خودش بزرگ‌ترین رل را بازی می‌کرد چه می‌کند یا فقط آلتی در دست صاحب نمایش بود؟

ج: قوام السلطنه آنچه در سیاست خارجی کرده است تحت عنوان «حالا که مجبوریم امروز را بگذرانیم تا فردا چه شود!» بوده است. همیشه فرداها به دیروزه‌های او کم‌کهایی داده است که حتی برخلاف انتظار خود او بود. کاش من می‌توانستم این را نشان دهم که قوام السلطنه به غیر از جسارت یا نقص فقد [کذا] قوه جبن که عوض نفع، منتهی به مفاسد زیادی هم می‌شود، هیچ صفت ممتاز دیگری ندارد.

س: علت اختلاف شما با آقای قوام السلطنه و سبب تبعیدتان چه بود؟
ج: اولاً خواهش می‌کنم مورد وفاق مرا با ایشان، غیر از مواردی که امور مملکتی ایجاب می‌کرد که در یک فرونت^۱، خواه ناخواه، قرار گیریم، کجا سراغ دارید؟ قوام السلطنه روی غرایز و صفات و موقعیت خود در عین احتیاج و خضوع هم نمی‌توانسته دوست من باشد و من هم همین طور. قوام السلطنه با هر نفوذ اجتماعی، با هر وجاهت ملی، با هر لیاقت و شهرت، با هر قریحه و استعداد، با هر فرد مستبد، در عین شدت احتیاج به او، با او دشمن است.^۲ من تمام اینها را می‌دانستم و صدها کسانی هستند که همین مطالب را از من شنیده‌اند و اسم او در رمز تلفنی بین من و دوستان نزدیکم «مار عینکی» بوده است. اولین دقیقه‌ای که قوام السلطنه احساس کرد و برای او این مطلب کشف شد که من، در هیچ طرف، پشتیبان خارجی ندارم از اولین فرصت برای در هم شکستن من به اتکاء استقلال و فقدان پشتیبان خارجی استفاده کرد! و این را بدانید که من شریک و مسئول^۳ هیچ کار بدی در هیچ جریان سیاسی،

۱. جبهه.

۲. سلیمان میرزا - از رجال مشهور عصر مشروطه، و بنیادگذار حزب توده - نیز درباره قوام نظری مشابه لنگرانی داشت. به نوشته احسان طبری در کژراهه: سلیمان محسن اسکندری «قوام را فرد جاه طلب، بی‌وجدان و متکبری می‌دانست که با هر نردبانی که با آن به بام مقام بالا برود، اولین کارش شکاندن آن نردبان است. سلیمان محسن اسکندری از مغالزه نزدیک عباس میرزا اسکندری و ایرج اسکندری [دو تن از نزدیکان وی و سران حزب توده] با قوام سخت نگران بود». ۳. در اصل: مسئولم.

در هیچ موردی در زندگانی خودم نشده و نیستم و ان شاء الله نخواهم شد.
س: چنانکه قبلاً سؤال شد خواهشمندم بفرمایید بهانه تبعید و جریان آن مجماً
چه بوده است؟

ج: علت اساسی، تمام عقاید سیاسی من و تمام عقاید قوام السلطنه بوده است.
مظفر فیروز هم در این آنتریک دست داشته است و اگر من بگویم کدام منبع خارجی
تبعید مرا پیشنهاد کرده و کدام منبع دیگر آن را تقویت و تأیید کرده و کدام منبع سوم
موقع را مغتنم شمرده تعجب خواهید کرد. خواهشمندم به هر چه استنباط
می فرمایید اکتفا کنید.

س: چند ماه تبعید شما طول کشید و چگونه شد بازگشت نمودید؟

ج: تقریباً پنج الی شش ماه^۱ طول کشید و خیال می کنم موافقت قوام السلطنه با
مراجعت من به تصور این بوده است که از سابقه اختلاف سیاسی من با دسته و
دسته بندی [ای] که در مقابل او شروع شده بود استفاده نماید، غافل از اینکه من همه
چیز خودم را فدای مصلحت عمومی می کنم و هیچ وقت مصلحت های کلی را فدای
جزئیات نمی سازم. من، همان طوری که در سیاست های خارجی قائل به موازنه
هستم، وضعیت مملکت ما طوری است که مجبوریم این موازنه را در سیاست های
داخلی هم رعایت نماییم. فراموش نمی کنم موقعی را که در اولین ملاقات [با
قوام السلطنه پس از بازگشت از تبعید کرمان] نسبت به وضع انتخابات ایران اعتراض
کردم و گفتم که من از اینکه چرا به تهران آمدم پشیمانم، این چه وضعیتی است ایجاد
کرده اید؟^۲ گفت اگر مایل باشید به هر نقطه ای که بخواهید ممکن است وسایل
مسافرتان [را] فراهم بیاورم. گفتم فقط با ژاندارم و سرنیزه می توانید موفق به این
مقصود شوید و الا شما می دانید من این قدر بچه حرف شنوی نیستم. مثل اینکه در
چند شب قبل از سقوط هم، روی همین سوابق به وسیله مراجعه مکرر بعضی از
وزرای او با همین دلایل، من تهییج می شدم و من جوابی که دادم این بود که:

ما با نفس دیکتاتوری مخالفیم، خواه زیر پاگون و چکمه باشد، خواه زیر شاپو و
کراوات. وقتی که جواب دادم که قوام السلطنه، خودش خودش را شکست داده و
نجات او هم از مشکلات به وسیله شروع عمل و اصلاحات و جریان گذشته و در
اختیار خود اوست، در جواب اینکه گفته شد وقت لازم است، گفتم عثمان خلیفه
ثالث بعد از محاصره وقتی که متوسل به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱. در اصل: ۶ الی ۵ ماه.

۲. درباره دخالت قوام در انتخابات مجلس ۱۵ و مخالفت دکتر مصدق و دیگران با او، که به تحصن آنان در
دربار علیه قوام انجامید، ر.ک: باقر عاقلی. خاطرات یک نخست وزیر، (احمدتین دفتری). تهران، علمی،
۱۳۷۰. صص ۲۴۲-۲۴۳.

شد، حضرت به او فرمودند تقاضاهای مشروع مردم را انجام بده، چرا خلف وعده کرده‌اید؟ گفت مهلت می‌خواهم. جواب گرفت: اما شهر مدینه و توابع (پایتخت و حومه) از همین الآن و اما سایر بلاد تا وقتی که خبر تو به آنها برسد؛ بدها را بردار و خوبیها را بگذار. و عاقبت او را گفتم.

ترور محمد مسعود

شب جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۲۶، زمان نخست وزیری ابراهیم حکیمی، با شلیک دو گلوله به مغز و شقیقه مدیر مرد امروز (در خیابان اکباتان تهران، جلو چاپخانه مظاهری) به عمر وی خاتمه داده شد. بنا به گزارش خبرنگاران داخلی و خارجی: پیکر مسعود، از محل انجمن روزنامه‌نگاران تهران، به توسط رجال و طبقات مختلف (از ارباب مطبوعات گرفته تا وکلای مجلس و شخصیت‌های سیاسی و حتی نمایندگانی از دربار) و حدود ۲۰۰ هزار از مردم پایتخت، تشییع و در مقبره ظهیرالدوله (واقع در راه دربند - تجریش) به خاک سپرده شد. مجلس ختم او در مسجد مجد تهران نیز باشکوه برگزار شد و «جمعیت زیادی» در آن حضور یافتند.^۱ رئیس مجلس شورا در جلسه علنی مجلس (۲۵ بهمن ۲۶) از مرگ مسعود ابراز تأسف کرد، و افزون بر این، بیش از ۸۰۰ روزنامه و مجله در تهران و شهرستانها، مدت دو ماه، بیش از ۲۰۰۰ مقاله و سرمقاله در سوگ مسعود نوشتند و، ضمن محکوم ساختن عاملان ترور، شخصیت و مبارزات او را گرامی داشتند، که از آن جمله می‌توان به سرمقاله‌های روزنامه وزین ستاره اشاره کرد که در آنها از مسعود با عناوینی چون «سرباز جبهه مقدم راه آزادی» یاد شده بود.^۲ ترور مسعود حتی در مطبوعات آمریکا و فرانسه و انگلیس نیز بازتاب گسترده داشت.^۳ ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ «جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری»، با دعوت از رجال و شخصیت‌های مبارز سیاسی و مطبوعاتی، مجلس یادبودی به عنوان «یکصد و بیست و پنجمین روز ترور محمد مسعود» تشکیل داد که شهید نواب صفوی هم در آن مجلس شرکت کرد و از وی و آیت‌الله کاشانی تجلیل به عمل آمد.^۴ حتی پاره‌ای از نمایندگان - حسین مکی و

۱. برای تشییع و ختم باشکوه مسعود ر.ک: روزنامه کیهان، ش ۱۴۶۷، ۲۶ بهمن ۲۶؛ روزنامه آزادگان، ش ۱۳۰،

۲۶ بهمن ۲۶؛ مشفق‌کاظمی، همان، صص ۱۵۰-۱۵۱؛ امیر اسماعیلی، همان، صص ۱۵۰ و ۱۵۴.

۲. برای مشاهده عناوین مقالات جراید ر.ک: نصرالله شیفته، همان، صص ۲۲۲-۲۳۲.

۳. همان، صص ۲۳۲-۲۳۴.

۴. گزارشهای محرمانه شهربانی (۱۳۲۷-۱۳۲۸). به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهراحمادی. تهران،

انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱. ج ۲، صص ۱۵۶-۱۵۷.

حائری‌زاده و عبدالقدیر آزاد - در چهارم اسفند ۲۶ دولت حکیمی را در مجلس شورا به علت قتل مسعود و مسائل دیگر مورد استیضاح قرار دادند و خواستار تعقیب و مجازات عاملان ترور شدند.^۱

چنانکه گفتیم، مأموران شهربانی در ۱۶ اسفند ۲۶ آیت‌الله لنکرانی و برادران وی را به اتهام ترور مسعود دستگیر کرده به زندان افکندند؛ ولی این امر با اعتراض شدید جراید روبه‌رو شده و چندی بعد همگی آزاد شدند. پس از آن نیز، با تغییر پیاپی مسئولان مربوط^۲ و معوق ماندن بازرسی، کار شناسایی و مجازات قاتل یا قاتلان در میانه راه متوقف شد و پرونده امر راکد ماند. فدائیان اسلام نیز از گروههایی بودند که مسئولان قضایی و انتظامی، در ترور مسعود، به آنها ظنین بود و لذا سید حسین امامی، قاتل کسروی، دستگیر و بازجویی شد؛ اما چون در بازجوییها و تحقیقات، شرکت او و یارانش در قتل مسعود به اثبات نرسید آزاد گردید.^۳ گمان بسیاری از مردم (و حتی مسئولان کشور) آن بود که ترور مسعود به دستور شاه و توسط عوامل دربار صورت گرفته است. مبارزه بی‌پروا و بی‌امان مسعود با دربار مؤید این شایعه بود و تبلیغات حساب شده حزب توده، در تقویت آن، نقش مؤثر داشت؛ تا اینکه، سالها بعد، در تیر ماه ۱۳۳۵، خسرو روزبه دستگیر و چنانکه گفتیم، در خلال بازجویی اعتراف کرد که ترور مسعود، به دستور سران حزب توده و با دست او و همکارانش صورت گرفته است.

در متنی که بعداً حزب توده از اظهارات روزبه انتشار داد^۴، سه بخش مهم از آن اظهارات، از جمله: اشاره به ترور مسعود توسط گروه ترور حزب حذف و سانسور شد^۵

۱. ر.ک: خاطرات سیاسی حسین مکی. تهران، علمی و ایران، ۱۳۶۸. صص ۷۰-۹۰.

۲. پس از قتل مسعود، با فاصله کم و به طرز شگفت‌انگیزی، رئیس شهربانی (سرتیپ صفاری)، سپس رئیس آگاهی (آصفی)، بعداً بازپرس پرونده و سرانجام دادستان تهران (مهدی پیراسته) یکی پس از دیگری از پست خود استعفا دادند (یا برکنار شدند) و پرونده چندین هزار برگی ترور مسعود (به رغم دستیابی پلیس و مقامات قضایی به مدارک و برگه‌هایی دال بر هویت عاملان ترور) به مدت ده سال در بایگانی راکد دادگستری باقی ماند و متهمانی نیز که به شرکت در ماجرا اعترافاتی کرده بودند بتدریج آزاد شدند (نصرالله شیفته، همان، صص سه - چهار و ۴۱۷-۴۱۸).

۳. یحیی آرین‌پور. از نیما تا روزگار ما تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی. تهران، زوار، ۱۳۸۲. ج ۳، ص ۳۰۷.

۴. خسرو روزبه در دادگاه نظامی. بی‌جا، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۰. ص ۷۰.

۵. دو بخش دیگر سانسور شده، اعتراف روزبه به ترور حسام لنکرانی و نیز انتقاد وی از عملکرد برخی از رهبران حزب بود. ر.ک: اظهارات کیانوری (پس از دستگیری او و سران حزب توده) در میزگرد تلویزیونی جمهوری اسلامی ایران، مورخ هفته اول مهر ۱۳۶۲ (نصرالله شیفته، همان، صص ۴۰۰-۴۰۱)؛ خاطرات ایرج اسکندری، همان، صص ۴۷۱-۴۷۲؛ احسان طبری. کژراهِه. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶. صص ۱۷۳ و ۲۲۶-۲۲۷.

تا، به اصطلاح، آبروی حزب بیش از آن در نزد ملت هوشمند ایران نریزد؛ چنانکه افشای نقش حزب توده در قتل مسعود و تأیید این امر به توسط کسانی چون دکتر فریدون کشاورز در سال ۱۳۵۶ به نفرت و سرخوردگی هواداران پیشین این حزب از آن دامن زد و برای مثال، احمد شاملو شعری را که به روزبه هدیه کرده بود پس گرفت.^۱

قتل مسعود؛ تاوان مبارزه همزمان با روس و انگلیس

به گمان ما، راز قتل مسعود به دست حزب توده را می‌توان در موضوعات و مسائلی جست و جو کرد که مصاحبه منتشر نشده‌ی وی با لنگرانی حول آن شکل گرفته است: دسایس و اقدامات (نافرجام) روس و انگلیس در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ شمسی برای تجزیه و نابودی استقلال و تمامیت ارضی ایران، و همسویی و همکاری قوام‌السلطنه و مظفر فیروز با آنها، و ادامه تلاش روسیه شوروی برای پیشبرد مطامع خود در ایران. مسعود، در دوران اوج‌گیری غائله آذربایجان و آشکارشدن انگشت خارجی در آن، موضع حمایت از استقلال و تمامیت ارضی ایران را برگزید؛ و در اثر ارتباطی که با آیت‌الله لنگرانی داشت به مقاصد تجزیه‌طلبانه دولتهای همسایه (به ویژه اتحاد جماهیر شوروی، که در پس نقاب فریبنده مبارزه با امپریالیسم و حمایت از خلقها و زحمتکشانش، پنهان شده بود) پی برد و شراکت قوام و مظفر فیروز را با این توطئه ایران بر باد ده دریافت و لذا شمشیر را بر ضد قوام از رو بست و کار مخالفت را به آنجا کشانید که از مخفیگاه خود برای کشتن قوام جایزه تعیین کرد! همچنین در تابستان ۱۳۲۶، همزمان با تشکیل مجلس ۱۵ در اداره روزنامه خود، دست به تأسیس «سازمان مقاومت ملی» زد که مقارن با فشار شدید و روزافزون روسها برای طرح و تصویب لایحه نفت در مجلس شروع به کار کرد و مورد استقبال هزاران ایرانی داوطلب (در تهران و شهرستانها) واقع شد.^۲

اطلاع روزنامه‌نگار شجاع، ماجراجو و پرتکاپویی چون محمد مسعود از قضایای پشت پرده سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵، به ویژه توطئه‌هایی که به توسط جبهه سوسیالیسم (شوروی و بازوی فعال آن در ایران: جناح کامبخش و کیانوری در حزب توده) برای اسارت ملت ایران تهیه دیده شده بود، برای عوامل ذینفع در آن توطئه به شدت خطرناک بود و هر لحظه بیم افشای آن توطئه‌ها و در نتیجه رسوایی آنان می‌رفت. در نتیجه،

۱. حسن شایگان. محمد مسعود و جهان‌بینی او. تهران، توس، ۱۳۸۰. صص ۱۳۷ و ۱۷۳.

۲. در این باره ر.ک: نصرالله شیفته، همان، صص ۱۷۷-۱۷۸.

بایستی هر چه زودتر حلقوم این خروس بی محل، به تیغ کینه بریده و دریده می‌شد، که شد و محمد مسعود در ۲۳ بهمن ۲۶ با فرمان کیانوری، به دست جمعی از تروریستهای حزب توده ترور و به عمر وی خاتمه داده شد. مؤید آنچه گفتیم اعتراف خود روزبه است که در توجیه ترور مسعود می‌گوید: «روزنامه‌اش خواننده زیاد داشت و مقالاتی که علیه نهضت جهانی طبقه کارگر منتشر می‌ساخت می‌توانست تأثیر منفی داشته باشد»^۱ برخی کسان، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، کوشیده‌اند که انگیزه عاملان ترور مسعود را صرفاً در حد تلاش برای متهم ساختن دربار به ترور یک روزنامه‌نگار محبوب، و منفور کردن شاه از این طریق خلاصه کنند؛ در حالی که، به واقع، موضوع فراتر و عمیق‌تر از این امر به نظر می‌رسد. یکی از این افراد، نورالدین کیانوری است که در خاطرات خود، ضمن قبول ترور مسعود به دست روزبه و عباسی^۲، سعی وافر دارد که نقش خود و نیز شوروی و سرویسهای غرب را در ترور مزبور انکار نموده آن را صرفاً حرکتی شخصی و خودسرانه از سوی روزبه و یارانش قلمداد کند که برای تحریک افکار عمومی بر ضد دربار (به وسیله متهم شدن شاه به انجام این ترور) صورت داده‌اند.^۳ کیانوری تا مرز اتهام مسعود به وابستگی به آمریکاییها نیز پیش می‌رود: «محمد مسعود شخص فاسد و آلوده و جنجالی بود. مخالفت او با دربار و اشراف، ظاهراً فشاری بود که آمریکاییها به دربار، که تا آن زمان هنوز از انگلیسیها تبعیت می‌کرد، وارد می‌کردند».^۴ به رغم اتهام فوق، اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که توده‌ایها - یا دست‌کم بعضی از آنها - پس از قتل مسعود، تلاش داشتند وی را وابسته به انگلیس قلمداد کنند!^۵ در مقابل اظهارات کیانوری، فریدون کشاورز نظر دیگری ابراز می‌دارد: وی ترور مسعود (و چند تن دیگر نظیر احمد دهقان و حسام لنگرانی) را کار «کمیتۀ ترور»

۱. امیر اسماعیلی، همان، ص ۲۰۸.

۲. خاطرات نورالدین کیانوری، همان، ص ۱۴۹.

۳. همان، ص ۱۵۵.

۴. در گزارش محرمانه شهربانی (مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۲۶) می‌خوانیم: «حسن فصیح پور، دانشجوی سال سوم حقوق، رشته سیاسی، که توده‌ای است، اظهار می‌داشت: انگلیسها تا با کسی کار دارند از او استفاده می‌کنند، ولی بعداً او را می‌کشند و این قتل به طور قطع از طرف دربار بوده است؛ زیرا اسلحه بیصدا [را] غیر از دربار کس دیگری ندارد؛ ولی آزادیخواهان از کشتن مسعود خوشحال‌اند و می‌گویند: او مانع بزرگی در راه پیشرفت ماها بوده؛ زیرا همیشه افکار مردم را تعدیل می‌کرد. و گفت: این اولین ترور است و بعداً این قبیل اعمال بیشتر می‌شود. جمشیدآبادی دانشجوی سال سوم دندانسازی، که توده‌ای است، گفت: سیاست استعماری لازمه‌اش این قبیل ترورها و نفاقها می‌باشد» (گزارشهای محرمانه شهربانی ۱۳۲۶-۱۳۲۶، همان، ج ۱، صص ۵۱۶-۵۱۷).

می‌شمارد که از خسرو روزبه و ابوالحسن عباسی و... تشکیل یافته و بنیاد آن به توسط همین جناب کیانوری و شوهر خواهرش عبدالصمد کامبخش نهاده شده بود و رهبران حزب از آن بیخبر بودند.^۱ خلیل ملکی - نظریه پرداز مشهور حزب توده و رئیس انشعابیون بعدی از آن حزب - نیز در انتساب ترور مسعود به «جناح کیانوری»، و بی‌اطلاعی «کمیته مرکزی» حزب از آن، با کشاورز هم عقیده است.^۲

رابطه روزبه با کامبخش و کیانوری، و به ویژه «اعتماد بسیار»ش به کامبخش نیز مؤید همین امر یعنی رابطه کمیته ترور با کامبخش (و کیانوری) است. کیانوری اعتراف می‌کند: «در میان همه اعضای رهبری» حزب توده «رابطه» روزبه «پس از کامبخش با من بهتر از دیگران بود و میان ما هرگز برخوردی پیدا نشد».^۳ جای دیگر گام را فراتر نهاده می‌گوید: روزبه «به کامبخش خیلی اعتماد داشت» و لذا پس از سرخوردگی و استعفایش از حزب، تنها با پیغام کامبخش «حاضر شد به عنوان معاون و، در واقع، گرداننده شعبه اطلاعات حزب فعالیت کند».^۴

مشهور است که کامبخش و کیانوری جناحی بودند که در درون حزب شدیداً وابسته به شوروی بودند و دستورهای «اریاب» را اجرا می‌کرده‌اند. این مطلب، گذشته از اظهارات مورخان آگاه از تاریخ معاصر^۵، در اظهارات بسیاری از سران حزب نیز (همچون ایرج اسکندری، رادمنش و فریدون کشاورز) منعکس شده است.^۶ حتی

۱. فریدون کشاورز، همان، صص ۵۲ و ۴۵.

۲. ر.ک: خاطرات سیاسی خلیل ملکی. با مقدمه دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان. ج ۲. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸. ص ۸۱. ۳. خاطرات نوالدین کیانوری، همان، ص ۱۵۱.

۴. همان، ص ۱۵۷.

۵. شاپور والی، عضو پیشین حزب توده، در گفت و گو با فصلنامه تاریخ معاصر ایران (س ۱، ش ۳، پاییز ۷۶، ص ۲۰۹) کامبخش را «عضو کا.گ.ب» می‌شمارد که «بین کیانوری و شورویها ارتباط برقرار می‌کرد». درباره روابط خاص و دیرین کامبخش با روسها (و حتی خبرچینی وی برای آنها) ر.ک: خاطرات ایرج اسکندری، همان، صص ۲۰۲-۲۰۴ و نیز صص ۱۰۰-۱۰۱ و ۱۴۹ به بعد؛ انورخامه‌ای، همان، ص ۲۷۸، اظهارات بزرگ علوی؛ احسان طبری، همان، ص ۴۹. دو قسمت بودن رهبران حزب توده در ارتباط با شوروی، و وابستگی کیانوری و کامبخش به سازمانهای امنیتی شوروی، در مأخذ زیر نیز مورد بحث قرار گرفته است: آن حکایتها؛ گفت و گو و نقد هرموزکی با احسان نراقی. ج ۲. تهران، انتشارات جامعه ایرانیان، ۱۳۸۱. صص ۱۵۴-۱۵۵.

۶. دکتر رادمنش، عضو کادر رهبری حزب توده و نماینده آن حزب در مجلس ۱۴، به دکتر جلال عبده گفته است: «محرمانه بین ما بماند که اشکال کار ما مناسبات نزدیک کامبخش با عوامل شوروی است... او فرصت طلب و ماکیاولیست به تمام معنا [بود] و پابند به هیچ عقیده‌ای نبود. وی بنا بر توصیه روسها مسئول تشکیلات کل حزب توده شده و رابط حزب با مقامات شوروی است و چون رابط با افسران منتسب به حزب نیز هست اطلاعاتی راجع به ارتش در دسترس مقامات شوروی می‌گذارد... کمیته مرکزی [حزب توده] در

←

کیانوری، برادر زن و مدافع سرسخت کامبخش، اعتراف می‌کند که: کامبخش «رابط حزب با شورویها» بوده و «مستقیماً یا کمینترن مربوط بود».^۱ فریدون کشاورز، در تحلیلی که از ترور مسعود به دست کمیته ترور دارد، تلویحاً ردّ پایی از شوروی در این ترورها به دست می‌دهد. به گفته او: «کامبخش و کیانوری گاهی نیز بعضی از افراد ساده حزب را به کار می‌گرفتند و به آنها می‌گفتند: "این کار مربوط به دوستان است و باید مخفی بماند". منظور از دوستان شورویها بود. این افراد نیز با اعتقادی که به اتحاد شوروی داشتند سر را بروز نمی‌دادند».^۲

دکتر انور خامه‌ای - عضو انشعابی حزب توده - نیز قتل مسعود را به دستور روسها (منتها با تأیید انگلیسیها) می‌داند. وی، در خاطرات سیاسی خود، فصل مبسوطی را به قتل مسعود و بررسی عوامل آن اختصاص داده در ردّ کسانی که می‌کوشند انگیزه عاملان ترور را صرفاً در شوراندن مردم بر ضد شاه (از طریق انتساب قتل به دربار) خلاصه کنند، خاطر نشان می‌سازد که: «علل قتل مسعود خیلی پیچیده‌تر از این بود و ریشه‌های عمیق‌تری داشت».^۳ از نظر وی: قتل مسعود به توسط کمیته ترور حزب توده صورت گرفته و «شکی نیست که ترور با اطلاع و دستور مقامات شوروی انجام گرفته است».^۴

→ نظر داشت کامبخش را به علت لو دادن ۵۳ نفر [در زندان رضاخانی] محاکمه کند ولی کامبخش با وساطت مقامات شوروی مانع این کار شد (چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان، خاطرات دکتر جلال عبده، ویرایش و تنظیم از مجید تفرشی. تهران، رسا، ۱۳۶۸. ج ۱، صص ۱۹۳-۱۹۵).

۱. ر.ک: خاطرات نورالدین کیانوری، همان، صص ۵۶ و ۱۳۸.
۲. فریدون کشاورز، همان، ص ۴۲. وی می‌افزاید: «در پلنوم چهارم [حزب توده که در روسیه برگزار شد] در موقع قرائت تزهایی که برای پلنوم تهیه دیده بودم و قرار بود قبلاً در کمیته مرکزی خوانده شود تا در حقیقت سانسور شده باشد من تمام جریاناتی را که کامبخش و به خصوص کیانوری در ایران در دوران علنی و مخفی حزب انجام داده بودند شرح دادم از قبیل قتل محمد مسعود، احمد دهقان... در میان صحبت من، فروتن که از سالهای اول ورود به حزب از پیروان کامبخش و کیانوری بود، فریاد کشید: رفقا، بردن این مسائل به بیرون از پلنوم خیانت به حزب است؛ زیرا مردم ایران محمد مسعود را دوست داشتند. و من با شنیدن این کلمات از جا در رفتم و با فریاد به او جواب دادم: آیا انجام این قتل به دستور کیانوری، رفیق تو، خیانت نیست؟ اما کسانی که این جنایت را که شما جرئت افشای آن را ندارید محکوم می‌کنند خائن هستند؟ فروتن، که هنوز از رهبری حزب توده ایران و از جناح فرمانبران شوروی خارج نشده و از برلن شرقی فرار نکرده و نوکر چین نشده بود، ساکت شد» (همان، ص ۴۵).

۳. انور خامه‌ای، همان، ص ۶۹۵. خامه‌ای، البته، با استناد به اظهارات (مشکوک) احمد دهقان - مدیر تهران مصور، و از ایادی دربار - مبنی بر پشیمانی مسعود در اواخر عمر از حمله به اشرف پهلوی و تلاش وی برای دیدار با شاه، مدعی می‌شود که نزدیکی مسعود به دربار «مسکماً یکی از علل اصلی ترور» وی بوده است (همان، ص ۷۰۱) که، چنانکه در قسمتهای پیشین این مقال گفتیم، سخنی مخدوش و قابل تأمل است.
۴. همان، انور خامه‌ای، ص ۷۰۳. اشتباه خامه‌ای آن است که به استناد اظهارات «مشکوک» بلکه «مخدوش»

←

دیدیم که محمد مسعود (همچون لنکرانی) با تجزیه آذربایجان از خاک میهن و چنگ اندازی استعمار سرخ بر آن، مخالف بود و سیاستهای تجزیه طلبانه روس و انگلیس در کشورمان در آن برهه حساس را برنمی تافت. خوشبختانه سیر حوادث جهانی و نتیجه مبارزات مردم ایران، به ختم غائله و پاکسازی آذربایجان از عوامل همسایه شمالی انجامید و آذربایجان به آغوش میهن اسلامی بازگشت؛ اما این پایان ماجرای تجاوز روسها نبود. معمولاً چنین پنداشته می شود که تحرکات استعماری شوروی، با سقوط فرقه دمکرات در تبریز و نهایتاً ردّ لایحه نفت «مقاوله نامه قوام - سادچیکوف» در مجلس پانزدهم، پایان یافت و کشور ما از تحکّمات همسایه شمالی رهایی یافت؛ ولی این تصور درست نیست و باید گفت که روسها در جریان طرح لایحه نفت شمال در مجلس، و حتی پس از ردّ آن در مجلس، از فشارها و تحکّمات پیشین خود دست برنداشته و همچنان با جدّیت تمام، در مقام تجدید اوضاع گذشته برآمدند.

زمانی که مجلس ۱۵ با اکثریت وکلای وابسته به حزب دمکرات قوام در ششم مرداد ۱۳۲۶ شروع به کار کرد و قوام به عنوان نخست وزیر از آن رأی اعتماد گرفت، سفارت شوروی در اواسط مهر ۲۶ یادداشتی به قوام داد که از وی می خواست در تقدیم لایحه شرکت نفت ایران و شوروی تسریع کند.^۱ چند روز پیش از تقدیم یادداشت، سفیر شوروی سادچیکوف به قوام، مسعود در مردامروز (س ۶، ش ۱۲۱، ۷ شهریور ۱۳۲۶، ص ۳) چنین نوشت:

موضوع نفت امروز مهم ترین مسائل سیاسی روز در کشور ما شده است... اکنون که مجلس شورای ملی ایران شروع به کار نموده و، طبق تعهد، آقای قوام باید قرارداد تشکیل شرکت استخراجی نفت ایران و شوروی را به مجلس ببرد، شورویها از چند طرف فعالیت خود را آغاز نموده اند.

فعالیت سادچیکوف پیش از همه

آقای سادچیکوف سفیر کبیر شوروی... فعالیت زیادی در این چند روزه ابراز داشته است. نامبرده طی سه ملاقات طولانی خود با آقای قوام مکرراً اصرار ورزید که هرچه زودتر طرح پیمان تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی را تقدیم مجلس نماید. در یک مورد هم از آقای قوام گله شده است که چرا به مخبر فرانسوی گفته

→ احمد دهقان، مسعود را در اواخر عمر، از مبارزه با دربار پشیمان دانسته و حتی در صدد عتبه بوسی شاه قلمداد کرده است! ضمناً برخی از تحلیلگران، در ترور مسعود، پای رزم آرا را به میان کشیده اند که نقل و نقد اظهارات آنان از این مقاله بیرون است.

۱. ر.ک: صدای مردم، (به جای مرد امروز، ۱۸ مهر ۲۶، ص ۳).

است در طرح سابق اکنون باید تجدیدنظر شود...

سادچیکوف عصبانی شده است

اظهار می‌شود در برابر اصرار و پافشاریهای آقای سادچیکوف، خونسردی و تسامح دولت وی را عصبانی ساخته به طوری که یک بار با عصبانیت از نزد نخست وزیر خارج شده و اظهار نموده است دیگر به اینجا نخواهم آمد... پافشاری و اصرار سادچیکوف و حملات رادیو مسکو و روزنامه پراودانشان داد که روسها ابداً حاضر نیستند از طرح امضا شده ذره‌ای عدول نمایند.

پیرو این امر، محمد مسعود در ۲۵ مهر ۲۶ دست به اقدامی عجیب و ابتکاری بر ضد قوام زد که آن را در تاریخ مطبوعات جهان بیسابقه دانسته‌اند: وی، که روزنامه‌اش از سوی قوام توقیف شده و خود در مخفیگاه به سر می‌برد، اقدام به انتشار سری یک شماره از روزنامه کرده و در صفحه نخست آن، با سند محضری، اعلام نمود که ۱۰۰ هزار تومان جایزه به هرکس که قوام را بکشد پرداخت خواهد کرد! در همان صفحه کاریکاتوری خون آشام از قوام درج شده و این عبارت بر بالای سرمقاله خودنمایی می‌کرد: «نفت! یک میلیون ریال برای اعدام قوام السلطنه».

محمد مسعود در پایان سرمقاله خود چنین آورد: «من یک میلیون ریال جایزه از بین بردن قوام السلطنه را به خود یا وارث معدوم کننده او می‌پردازم و این پول از فروش خانه خواهد بود؛ خانه‌ای که شش سال است از دست جنایتکاران شش شب در آن استراحت نکرده‌ام، خانه‌ای که مثل جان خودم، اگر در سایه آزادی و عدالت و قانون حفظ نشود، یک پول سیاه ارزش نخواهد داشت».

در سوم آبان ۲۶ مسعود در مرد امروز^۱، طی مقاله‌ای با عنوان «قوام السلطنه دارای هیچ سمت قانونی نیست؛ هر مقام و قدرتی که از این دزد جنایتکار حمایت کند به ملت ایران خیانت کرده است»، شدیداً از قوام بدگفته و روسها را فریب خورده دست او و مظفر فیروز و ایرج اسکندری و دکتر جاوید و شبستری شمرد و هشدار داده بود که ممکن است قوام، برای نجات و بقاء سیاسی خود، به دامن آمریکا پناه برده حتی به روسها دهن کجی کند.

در همین ماه مسعود از مخفیگاه خود دست به انتشار ۱۸ شماره بولتن محرمانه بر ضد قوام زد که از ۲۳ آبان تا ۱۷ آذر ۲۶ ادامه داشت.^۲ بولتن محرمانه ۲۸ آبان این عنوان

۱. س ۶، ش ۱۲۸، ۳ آبان ۲۶. مرد امروز در آن زمان توقیف بود و از روزنامه حلاج استفاده می‌کرد.
۲. روزنامه کشور، س ۴، ش ۲۸۶، ص ۲، از شروع انتشار بولتن روزانه مرد امروز (در ۴ صفحه کوچک) خبر می‌دهد که در غیبت و اختفای محمد مسعود منتشر می‌شد.

را داشت: «آه... از دست سیاست شوروی».

مسعود، در مبارزه با شوروی، از دامن زدن به تضاد آمریکا با آن کشور نیز دریغ نداشت. در صفحه ۴ همان شماره‌ای که برای قتل قوام جایزه تعیین کرده بود (۲۵ مهر ۱۳۲۶) نوشت: «مسکو تصویب موافقتنامه نفت روس و ایران را خواستار است و سفیر کبیر آمریکا در طهران نسبت به یک فشار احتمالی خود را آماده می‌کند». در ذیل این مطلب، ضمن اشاره به تبلیغات تند رادیو و جراید کشور شوروی در این زمینه، می‌نویسد:

سفیر کبیر آمریکا [جرج آلن] در اظهارات [اخیر] خود مردم ایران را نسبت به حمایت دولت آمریکا از ملل ضعیف مطمئن و امیدوار ساخت. انگلیسها نسبت به قضیه نفت شمال خاموش به نظر می‌آیند؛ ولی خبر منتشره در این اواخر در جراید طهران متذکر شد که انگلستان به دولت ایران توصیه کرده است که مذاکرات خود را راجع به نفت، حتی در صورتی که مجلس ایران قرارداد را تصویب نکند، با دولت شوروی قطع ننماید. این خبر در روزنامه‌های طهران تولید اضطراب و نگرانی کرده و چنین تعبیر می‌کند که بین روس و انگلیس مانند قرارداد ۱۹۰۷ سازش حاصل شده و حاضر شده‌اند که این کشور به دو منطقه نفوذ شمالی و جنوبی قسمت گردد.^۱

مسعود، تقریباً یک ماه پیش از این تاریخ، به آمریکاییها نیز، که به نظر می‌رسید از قوام پشتیبانی می‌کنند، هشدار داده بود. ۲۸ شهریور ۲۶ مسعود سرمقاله مرد امروز (س ۶، ش ۱۲۳، صص ۱-۲) را به «نطق اخیر جرج آلن» سفیر کبیر آمریکا در ایران «در خصوص پشتیبانی از ایران در مقابل تجاوزات احتمالی به عنوان حمایت از دمکراسی» و سوء استفاده سیاسی دولت قوام از نطق مزبور به نفع خود، اختصاص داد و سپس به انتقاد شدید از سیاست روسیه و آمریکا در ایران و نیز عملکرد قوام پرداخت. او نوشت:

آیا معنی دمکراسی این است که شش سال تمام در پایتخت مملکت حکومت نظامی برقرار باشد، تمام افراد مملکت هر لحظه و هر آن بدون هیچ دلیل و مدرک در معرض خطر ماده ۵ و توقیف آنی بوده و کلیه جرایم هر دقیقه به توقیف و تعطیل تهدید شده و انتخابات، که ریشه و اساس و پایه و مایه حکومت دمکراسی است، در چنین وضع مفتضحی به عمل آمده و نوکران جان نثار دولت نمایندگان رسمی

۱. در مرد امروز (س ۵، ش ۱۱۸، ۱۰ مرداد ۲۶، صص ۴ و ۱۱) تحت عنوان «آمریکا علاقه‌مند به حفظ استقلال ایران است» مصاحبه‌ای با کلنل شوارتسکف درج کرد. شوارتسکف، مستشار آمریکایی در ژاندارمری ایران بود که تازه با مأموریت از سوی ارتش ایران برای خرید ملزومات مورد نیاز کشورمان به آمریکا رفته و بازگشته بود.

ملت معرفی شوند؟! بفرمایید، آقای ژرژ آلن، معنی دمکراسی در قاموس آمریکاییها همین طرزی است که اینجا عمل می‌کنند؟!... دولت بزرگ و معظم آمریکا، و سفیر کبیر محبوب آن در ایران، هم اگر بخواهد با ملت ایران... کمک و مساعدت نماید اول حمایت خود را از این دستگاه حاکمه جانی و از این مجلس کثیف تحمیلی، از این غارتگرانی که میلیون میلیون دلار به آمریکا می‌فرستند سلب نموده با همراهی در رفع موانع دمکراسی، با توصیه در لغو حکومت نظامی و ایجاد آزادی برای اجتماعات و مطبوعات، سعی نمایند ملت ایران موفق گردد یک مجلس ملی و بالنتیجه یک دولت و حکومت مورد اعتماد تشکیل دهد...

به هر روی، با مخالفت‌های بسیاری که صورت گرفت، لایحه شرکت نفت ایران و شوروی در مجلس ۱۵ رأی نیاورد و چندی بعد قوام در برابر مخالفت‌هایی که روزبه‌روز اوج بیشتری می‌یافت مجبور به استعفا شد و جای خود را به ابراهیم حکیمی داد. سفارت شوروی، اواسط بهمن ۲۶، یادداشت دیگری به دولت ایران داد و اقدام آن دولت مبنی بر خرید مقادیری اسلحه از آمریکا و بنای فرودگاه وسیعی در قم را مورد اعتراض قرار داد. این دخالت زننده در امور ایران، که ادامه تجاوزات شوروی در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ بود، بر مسعود بسیار گران آمد و تحت عنوان «سفارت شوروی» طی سرمقاله تند و مفصلی شدیداً به روسها حمله کرد و ضمن آن چنین آورد:

این سوء سیاست، کج سلیقه، بی‌اطلاعی و نادانی سیاستمداران دولتی است که در بحبوحه جنگ به زور سرباز خود و پرتقال فروشان مهاجر از ما، یعنی همسایه دیرین و متفق جنگی خود، امتیاز نفت مطالبه می‌کند و در موقع تخلیه ایران با راهنمایی و حمایت قومی که پیشه وری قائد آنها به اندازه چایی فروش قهوه خانه قنبر فهم و شعور و لیاقت نداشت قشون در مناطق شمالی نگاهداشته خود را مسخره خاص و عام و مفتضح دنیای وسیع متمدن نموده و امروزه هم یادداشت داده و مشت نشان می‌دهد که صلح و امنیت کشور جماهیر شوروی سوسیالیستی از وجود ۱۴ لیوتنان [ستوان] آمریکایی و ۱۰ میلیون [میلیون] اسلحه قراضه که هنوز هم خریداری نشده و فرودگاه وسیعی که در قم بنا شده و به چشم حلالزاده نمی‌آید، کاملاً به زحمت و خطر افتاده است... از ارسال چنین یادداشت... بیش از هرکس، حریف و رقیب استفاده نموده و دولت آمریکا یک بار دیگر از زبان رجال نامی خود آمادگی خود را برای دفاع از حقوق ملل ضعیف و کمک در رفع تعدی کشورهای مهاجم به گوش عالمیان رسانده بشر دوستی خود را تأیید و خطر رژیم که مانند گرگ گرسنه برای بلع همسایگان دهان باز کرده... گوشزد ما و دنیای متمدن و

عالمیان نموده است... یک کشور متعدی، یک مملکتی که در همین چند ساله اخیر میلیاردها به ما ضرر زده در صورتی که حفظ حیات و موجودیت او مرهون وجود و فداکاری و منابع ثروت و نفت و راه آهن ماست و هنوز هم میلیونها طلب ما را نمی‌دهد و هر روز بدون مراعات قوانین و مقررات داخلی ما بازار تجارت ما را متشنج و دستگاه اقتصادی ما را زائل و باطل می‌کند و با تمام این احوال دو قورت و نیمش هم باقی است، به ما یادداشت می‌دهد. این ما هستیم که باید به شوروی یادداشت بدهیم که چرا پولهای ما را، که هر دینار آن قیمت خون یک کارگر است که این قدر برایش سنگ به سینه می‌زنند، بالا کشیده است، این ما هستیم که باید به شوروی یادداشت بدهیم که چرا با وارد کردن میلیونها تن قند و شکر و قماش و کاغذ و چینی و فروش آنها در بازار آزاد به قیمت‌های چند برابر ما را لخت و بیچاره و مستأصل نموده است. این ما هستیم که باید به کشور شوروی یادداشت بدهیم که چرا قصبه فیروزه و چند نقطه دیگر را که ملک مطلق ایران است از ما جدا نموده است... ما مجبوریم و ناچاریم نه تنها از آمریکا اسلحه و ساز و برگ خریده، بلکه هر چه بیشتر خود را به او نزدیک و صمیمی نماییم تا یکمرتبه و بی مقدمه مورد خطر تهاجم واقع نشده باشیم.^۱

در همین روزها بود که مسعود با همکاری شیفته به خانه لنگرانی رفت و مصاحبه تاریخی و بسیار مهمی با لنگرانی راجع به اسرار پشت پرده اشغال آذربایجان، و معاملات محرمانه مظفر فیروز و قوام با روسها، و راز تبعید وی به کرمان ترتیب داد؛ مصاحبه‌ای که البته هیچگاه انتشار نیافت و فوقاً متن آن را برای اولین بار منتشر کردیم. آخرین نکته: دخالت جناح روسیه در قتل مسعود مسلم می‌نماید. به نظر می‌رسد که انگلیسیها نیز در این ترور بی‌دخالت نبوده‌اند. دلیل قابل ملاحظه این امر بسته شدن پرونده قتل مسعود در میانه راه و در حالی است که متصدیان پرونده به سرنخها و ردپاهای جالب و رهگشایی از عوامل قتل دست یافته بودند. چنانکه قبلاً اشاره کردیم، پس از ترور مسعود، با فاصله کم و به طرز شگفت‌انگیزی، سرتیپ صفاری رئیس شهربانی، سپس آصفی رئیس آگاهی، بعداً بازپرس پرونده و سرانجام مهدی پیراسته دادستان تهران، یکی پس از دیگری، از پست خود استعفا دادند - یا برکنار شدند - و پرونده چندین هزار برگی ترور مسعود مدت ده سال در بایگانی راکد دادگستری خاک خورد، و متهمانی نیز که به شرکت در ماجرا اعترافاتی کرده بودند به تدریج آزاد

۱. مرد امروز، س ۶، ش ۱۳۷، ۱۷ بهمن ۲۶، صص ۱-۲.

شدند.^۱ و شاید اگر سیاست رژیم پهلوی در سالهای پس از کودتا (با گرایش تام به آمریکا و جبهه‌گیری آشکار در برابر روسها با شرکت در پیمان بغداد) تغییر جهت نداده بود، باز هم افشای عوامل قتل در پردهٔ اختفا می‌ماند. جالب این است که، طبق افشاگری مسعود، حدود یک ماه قبل از ترور خود، در مرد امروز بر ضد صهیونیستها و همپیمانان غربی و روسی آنان^۲، سرتیپ صفاری یادشده به علت کشف فعالیتهای سازمان صهیونیستی - تروریستی «هاگانا» در ایران، و اقدام به جلوگیری از آنان، آماج مخالفت هاگانا و پشتیبانان خارجی وی قرار گرفته و آنها مقامات عالی‌کشور را برای برکناری صفاری از ریاست شهربانی ایران مورد فشار و تطمیع قرار داده بودند.

با توجه به تغییر پیاپی مسئولان پروندهٔ ترور مسعود و سرانجام معوق ماندن آن به مدت چندین سال، جای این سؤال به جد مطرح است که چه نیرویی مانع کشف و مجازات قاتلان شده است. روشن است که روسها آن نفوذ و قدرت را در هیئت حاکمهٔ آن روز ایران نداشتند که با فشار خود به مقامات عالی‌مقامات برکناری یا استعفای پیاپی متصدیان پرونده را فراهم آورده در نهایت، پرونده را از دور خارج کنند. طبعاً به عنوان عامل اصلی و مقتدر اعمال نفوذ به نفع متهمان پرونده، باید از انگلیسیها یاد کرد که، در آن روزگار، از نفوذی تقریباً بلارقیب در هیئت حاکمهٔ ایران برخوردار بودند و محمد مسعود، مطامع مشترک آنان و روسها را با مقالات کوبنده و مستمر خود هدف گرفته بود.

۱. نصرالله شیفته، همان، صص سه - چهار و ۴۱۷-۴۱۸.

۲. مرد امروز، مقالهٔ «هاگانا، هاگانا، این سازمان آدمکشی یهود...»، س ۶، ش ۱۳۳، ۱۹ دی ۱۳۲۶، ص ۴.